

شامل برگزیده‌ای از مجله فرهنگ و هنر مسیحی

ژوئن ۲۰۲۵ - خرداد ۱۴۰۴ - شماره ۱۱۰

NO:110 JUN - 2025



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می‌گردد



SMYRNA MAGAZINE NO: 110

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER:110

JUN-2025

Copyright © 2025 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

ارتباط با ما

اگر از نسخه آنلاین استفاده می‌کنید کافیسیت
روی آدرس‌ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)

سردبیری
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

خرداد ۱۴۰۴ / مجله شماره ۱۱۰

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن

طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا

طراحی جلد: المیرا، امید

ترجمه: مهسا، مینا، امید

ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سمیه، کاوه، مایا،
مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود،
شمس، علی، ترابی، هلنا، محمدحسین، سارا، حسین، ...

و کلیسای اسمیرنا در

ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی‌زبان می‌باشد.

مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیأت تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

فرزند باش!

۶

از گوشه و کنار جهان

خبر

۸

رسم شاگردی

از پدر به یادگار

۱۰

خانواده‌ای زیر صلیب

مصاحبه

۱۲

نقش و نگار

رامبراند-یان استین

۱۶

نگاهی به سیخای جهان

من هنوز ایمان دارم

۱۸

شما می‌توانید برای دسترسی
مستقیم به صفحه مورد نظر، روی
آن کلیک کنید و برای بازگشت به
صفحه فهرست نیز بر روی دکمه
بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به سیخای ایران

شنای پروانه

۲۰

معرفی کتاب

فرزند ابا

۲۲

کلیسا در جفا

ربوده شدن در سوریه

۲۶

سبک زندگی، زندگی سالم

مراقبت از پا

۲۸

تنور (آشپزی)

آش دوغ

۳۰

تاریخ سازان آسمانی

جروم

۳۲

کانون شادی

وقت برخاستن

۳۴

صفحه روز

بیش از یک نان آور...

۴۲

من یک زن هستم

دیوره

۴۴

ارتشی برای دعا

استان همدان

۴۸

دلنوشته‌های دور و نزدیک

نامه به پدر آسمانی

۵۰

سرگرمی

جدول

۵۲

معرفی برنامه‌ها

ارتباط با ما

۵۴

سرمقاله

فرزند باش...



بلند شدم و درد زیادی در زانوهایم حس می کردم. زخمی شده بود. لنگان به راهم ادامه دادم. نمی دانستم به کدامین طرف باید بروم. آری! من گم شده بودم...

سعی می کردم از هر کسی که به سویم می آید بپرسم: «آیا پدرم را ندیده اید؟» هیچکس اعتنایی نمی کرد و بی هدف با زانویی زخمی و پاهایی لنگان قدم برمی داشتم. خسته شدم و ایستادم. از غصه نبودن پدر سرم را خم کردم تا بغض در گلویم را پنهان کنم. بغض توان نفس کشیدن را بسته بود. ناگهان، گرمای آشنای دستی بازوانم را لمس کرد. آری! پدر اینجا است! با همه شوق به آغوشش پریدم و گرمای امنیت وجودش شعله زندگی را در درونم بیدار می ساخت. سرم را بسوی پدر بالا آوردم و با بغضی که در گلو داشتم گفتم: «ببخشید!» لبخندی زد و دست نوازشی بر سرم کشید و گفت: «به یاد داشته باش، همیشه به یاد داشته باش! من به دنبال تو هستم! در هر سختی و ترسی این را به یاد داشته باش و فرزند باش.»

آری! «من فرزند هستم.» فرزندی که ارزشی بی مانند برای پدر دارد. او برای نجات من و یافتن من از گمشدگی در کار خواهد بود و قدم برداشته است. آری! من فرزند هستم.



امیر سوبکه

هیا هوای ترافیک و ماشین ها و شلوغی پیاده رو و ازدحام مردم را نگاه می کردم اما ترس و وحشتی در دل نداشتم زیرا که داستان پدر را در دست داشتم و زاویه دید او در والایی و ارتفاع خود، مرا در مسیر رو به خانه رهنمود می کرد. بسیاری از جمعیت هم در مسیر مخالف از روی روی ما می آمدند و تنه بعضی از آنها تعادل را به هم می زد اما قدرتِ داستانِ پدری که در دست داشتم مانع زمین افتادنم می شد.

همینطور که از بودن با پدر و اطمینان از بودنش لبخند بر لبانم بود کسی پایم را لگد کرد و درد آن لحظه ای امانم را برید. برگشتم تا ببینم چه کسی پایم را لگد کرده و بی اعتنا گذشته است که بادکنک های رنگی کنار مغازه ای چشمانم را محو خود ساخت. کمی در قدم برداشتم لنگی بوجود آمد. آن بادکنک قرمز رنگ که بالاترین در دسته بادکنک ها بود فکرم را ربود. بی اختیار دست پدر را رها کردم و به سمت بادکنک ها قدم برداشتم که شلوغی و ازدحام مردم مرا به چپ و راست کشانید.

از میان جمعیت سعی می کردم راهم را بسوی بادکنک ها پیدا کنم و بدون اینکه به مردم برخورد کنم و نقش بر زمین شوم خودم را به بادکنک ها برسانم.

به هر سختی ای که بود از میان ازدحام به کناره پیاده رو رسیدم و به موازات مغازه ها سرکی کشیدم تا بادکنک فروش را ببینم. اما مغازه ای که کنارش ایستاده بودم چشمانم را به داخل خود جلب کرد؛ پر از شکلات ها و آبنبات های زیبا و تزیین شده بود. آب جمع شده در دهانم را قورت دادم و از پله های مغازه بالا رفتم. کمی ترس از ورود به مغازه داشتم که سرم را برگرداندم و چرخ و فلک عظیم آن طرف خیابان، همه فکر و هوش و تمرکز را به خود گرفت و بی اختیار بسویش دویدم و از زیر دست و پاهای مردم خود را به کنار خیابان رساندم. شلوغی ترافیک و تعداد ماشین ها که بوق می زدند ترسی بر قلبم انداخت. اما عشق به چرخ و فلک و شهر بازی پیش رویم، باعث شد از خیابان نیز بگذرم و وارد شهر بازی شوم.

در هر طرف صف ها بسته شده بود و این شلوغی عجیب دلم را لرزاند. تنه مردی که در حال دویدن بود مرا نقش بر زمین کرد اما او بی اعتنا به دویدنش ادامه داد و در میان ازدحام گم شد. اشک در چشمانم حلقه زد و لبخندی که قبلا بر لبان داشتم به گریه مبدل شد. چرا؟ چرا بر زمین افتادم؟ قبلا هم تنه دیگران به من خورده بود ولی مرا نقش بر زمین نساخته بود. آری داستان پدر... داستان پدر را در دستم نداشتم. تگاهی به اطراف انداختم تا پدر را بیابم اما... پدر در آنجا نبود!



از گوشه و کنار جهان

فصل



ایمان «شانون بریم»

شانون بریم از زیبایی دوستی‌های ریشه‌دار در حقیقت «کتاب مقدس» گفت و از اینکه چگونه ایمانش در همه جنبه‌های زندگی وی؛ وجود دارد به گفتگو پرداخت. او در مصاحبه‌ای آشکار کرد که برای قسمت آخر کتاب سه گانه خود می‌خواهد بر روی داستان‌های عاشقانه در کتاب مقدس تمرکز کند.

روابطی که تنها حسی عاشقانه نیستند بلکه عشقی است که همراه با دوستی‌های عمیق هستند.

او می‌گوید: «برخی از دوستی‌های واقعاً فداکارانه در کتاب مقدس وجود دارد که در آن افراد واقعاً به یکدیگر کمک می‌کنند و با حمایت از یکدیگر با هم از مشکلات بسیار دشوار عبور می‌کنند. در کتاب مقدس که داستان عشق خداوند به ماست جمله‌ای وجود دارد، اینکه: «همسایه خود را مانند خود دوست بدار» که همه را در برمی‌گیرد و من هیچ استثنایی در آن نمی‌بینم، هر چند گاهی این کار برای ما دشوارترین کار است اما ما به عنوان یک ایماندار برای انجام آن فراخوانده شده‌ایم.»

او همچنین با اشاره به دوران همه‌گیری کووید-۱۹ که باعث

فقدان دوستی‌های فیزیکی در زندگی مردم شد افزود: «همه ما بسیار خودخواه به دنیا آمده‌ایم اما خداوند در کتاب مقدس به ما می‌گوید دیگران را مثل خودت دوست بدار و اینگونه قدرتی را که با چسبیدن به چیزهای مهم و حمایت از یکدیگر به دست می‌آید برجسته می‌شود.»

«بریم» به برخی از داستان‌های کتاب مقدس از جمله داستان «داود و ایبجایل» و همچنین داستان «یوشع و گومر» که تمثیلی قدرتمند برای عشق بی‌پایان خدا به بشریت و نشان دهنده عشق تزلزل ناپذیر خدا به قومش است اشاره کرد و اظهار امیدواری کرد که کتاب جدیدش مردم را تشویق کند تا عشق بی‌قید و شرط خدا را به آنها به یاد بیاورند و نیز به تقویت روابط خود با دیگران پردازند.

او در پایان گفت: «با شادی در دنیا راه بروید. مردم به امید نیاز دارند. آنها جذب چیزی شاد و امیدوارکننده می‌شوند. پس با هر وسیله‌ای این کار را انجام دهید. این دنیا پایان ماجرا نیست و شما کسی را دارید که پشت شماست و هیچ کس دیگری نمی‌تواند او را به چالش بکشد. به یاد هم داشته باشید که تو بیتر دنیای واقعی نیست!»



تیراندازی در «تگزاس»

یک کمپین سرمایه‌گذاری جمعی برای پسر بچه ۶ ساله‌ای که تمام خانواده‌اش را در تیراندازی در مرکز خرید تگزاس از دست داد، تنها چند روز پس از این فاجعه بیش از ۱,۵ میلیون دلار جمع‌آوری کرد.

به گفته صفحه «GoFundMe» بعد از ظهر روز شنبه در فروشگاه «آلن پریمیوم» یک مرد مسلح تیراندازی کرد و حداقل هشت نفر از جمله کودکان را کشت و هفت نفر دیگر را زخمی کرد.

«سیندی»، «کیو» و «جیمز جو» ۳ ساله از جمله کسانی بودند که در این تیراندازی جان خود را از دست دادند، در حالیکه «ویلیام» ۶ ساله

زخمی شد اما بعداً به عنوان «تنها بازمانده این رویداد وحشتناک» از آی سی یو مرخص شد. «آکادمی مسیحی پرستون‌وود» در «پلاتو» اعلام کرد ویلیام دانش آموز این مدرسه خصوصی بوده و اینکه پس از تیراندازی، به دانش آموزان و کارکنان مشاوره داده خواهد شد. «ما مطمئناً از خبر تیراندازی در «آلن» تگزاس ناراحت هستیم و می‌توانیم تأیید کنیم که این خبر روی خانواده‌ای در اینجا در PCA تأثیر گذاشته است. یکی از چیزهایی که در ارتباط با کلیسا و مدرسه واقعاً قدرتمند است این است که ما خانواده محور هستیم و در چنین مواقعی به خدا تکیه می‌کنیم.

کشیش کلیسای پرستون‌وود «جک گراهام» از جماعت خود خواست که «کلیسا باشند» و به دعا و خدمت به خانواده و جامعه آسیب دیده از تیراندازی ادامه دهند.

گراهام گفت: «از این خانواده شگفت انگیز و شیرین سه نفر از چهار نفر اکنون در بهشت هستند و یک کودک که به جای مانده، به خدمت و مراقبت مسیحیان و کل جامعه ما نیاز دارد. با دوست داشتن و خدمت به این خانواده، در زندگی آنها حضور خواهیم داشت.»



تاجگذاری «چارلز سوم»

در مراسم تاجگذاری تاریخی چارلز سوم «تاج ادوارد» توسط اسقف اعظم «کانتربری»، کشیش «جاستین ولبی» بر سر او گذاشته شد.

او در کنار ملکه «کامیلا» تاجگذاری کرد و این زوج با روغنی که در کلیسای مقبره مقدس در اورشلیم تقدیس شده بود مسح شدند. پادشاه چارلز سوگند یاد کرد که تمام تلاش خود را برای «حفظ قوانین خدا و حرف واقعی انجیل» در زمان حکومت خود بر «بریتانیا» و «ایرلند شمالی» و قلمروهای خود انجام دهد. مضمون مراسم تاجگذاری «دعوت به خدمت» بود



که در موعظه اسقف اعظم کانتربری و با اشاره به «رساله کولسیان ۱۷-۹: ۱» منعکس شد. اسقف اعظم در موعظه خود خدمت را «عشق در عمل» خواند و در مورد فروتنی مسیح صحبت کرد و اینکه اگر چه پادشاه پادشاهان بود اما «هر امتیازی را برای صلیب و تاجی از خار کنار گذاشت.»

او گفت: «ما اینجا هستیم تا پادشاهی را تاجگذاری کنیم و تاج پادشاهی را برای خدمت به سر می‌گذاریم.»

او همچنین بیان کرد: «آنچه امروز داده می‌شود به نفع همه است. زیرا عیسی مسیح پادشاهی‌ای را اعلام کرد که در آن فقرا و ستم‌دیدگان از زنجیر بی‌عدالتی رهایی می‌یابند. نایب‌الینا بینا می‌شوند. کوفت‌گان و دل شکسته‌ها شفا می‌یابند. خدمت، عشق در عمل است. ما عشق فعال را در مراقبت از آسیب‌پذیرترین افراد، در نحوه پرورش و تشویق جوانان و در حفاظت از جهان طبیعی می‌بینیم. ما این اولویت‌ها را توسط زندگی پادشاه خود دیده‌ایم. امیدوارم این خدمات به مردم فرصتی برای شنیدن سخنان زنده خدا بدهد که خبرهای خوبی را برای هر فرد در هر نسل به ارمغان می‌آورد.»

رهبران و نمایندگان یهودی، بودایی، سیک، مسلمان و هندو در این مراسم تاجگذاری بی‌سابقه شرکت کردند و در پایان مراسم به پادشاه تبریک گفتند. پس از مراسم پادشاه و ملکه کلیسا را ترک کردند و در خیابان‌های «لندن» از مقابل جمعیت تشویق کننده عبور کردند.



رسم شاگردی

از پدر به یادگار برای کاری عظیم



خدا را شاگرد هستیم برای کارهای عظیم او. چندی پیش قیام و رستاخیز مسیح از مردگان را جشن گرفتیم و پس از آن پنتیکاست و بارش روح خدا را نیز با شکرگزاری و جشن گذراندیم. عیسی بعد از قیام چهل روز با شاگردان بود و نکته مهمی را پیش از وداع به آنها متذکر شد: «شاهدان من خواهید بود. شاهدینی از هویت من و کارهای من.» اما این مهم، زمانی محقق خواهد شد که روح القدس بر شما آید.

«لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا آن سر جهان.»

(اعمال رسولان باب ۱ آیه ۸)

پیش از این در انجیل یوحنا، عیسی اهمیت روح القدس را به شاگردان عنوان کرده بود اما در سطح تازه و نگرشی عمیق تر آن را باید تجربه کنند. اما چه تجربه ای و چگونه؟



«۱- قدرت خواهید یافت.» این سطح تازه ای برای شاگردان و درک آنها بود. در روح القدس قدرت خواهید یافت تا در آنچه به شما سپردم موفق شوید. قدرتی که بتوانید به جهان سقوط کرده، عیسی را معرفی و اعلام کنید. قدرتی که نور را در دنیای تاریک وارد کنید و چشم ها در این نور گشوده و بینا شوند. قدرتی که در این دنیای پر هیاهو، صدای دعوت خدا را به گوش ها برساند. قدرتی برای اعلام مژده انجیل و نجاتی که مهیاست. اگر قلبی تپنده برای مردم خود دارید، اگر قلبی برای نجات انسان ها دارید، اگر قلبی برای جهان دارید تا مسیح را بشناسند، این همان قدرت و اشتیاقی است که روح القدس در درون شما دارد و شما را شعله ور خواهد ساخت. او در ما ساکن است تا قلب خدا را برای مردم داشته باشیم. قلبی شبیه پدر به فرزند. پدری بی مانند و پرمحبت. محبتی که در ما عمل می کند و از ما لبریز می شود. محبتی که همچون دستانی باز تو را به آغوش پدرانه اش می خواند.

رفاقت با روح خدا و مسیح، هم دل بودن با اوست. این وعده در سطح تازه ای به شاگردان داده شد اما در گذشته هم به آن اشاره شده و سوگند خدا برای ما انسان ها بوده است. در کتاب اعداد باب ۱۴ آیه ۲۱ او تعهدی را به عنوان پدر به ما اعلام می کند تا آن را دریافت کنیم خواست و قلب او چنین است.

«لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد.»

آری تمامی زمین از جلال او پر خواهد شد. تعهد خدا برای همه مهیاست. همگانی که در مسیح عیسی او را پذیرفتند، این حق داده شد تا فرزندان او شوند.

«و اما به آن کسانی که او را قبول کردند، قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.» یوحنا باب ۱ آیه ۱۲



این قلب ماموریت شاگردان بود. این مژده برای همه جهان است و باید به همه از هر قبیله، نژاد و ملتی اعلام شود تا از قلب خدا برای خود آگاه شوند و حال با قدرت او ما نیز هم مسیر با وی شده ایم. هم راستا با قلب خدا.

اما گاهی قلب ما در شرایط این دنیا به سمت سردی می رود و بی رنگ می شود؛ ناامید و خاموش می شود. اما شاگردان خوانده شده اند تا قلب خدا را بگیرند و قدرت روح خدا را شعله ور سازند. این رابطه یک رابطه درونی است و در عمق وجود ما شکل گرفته و پیوندی عمیق را برای ما مهیا ساخته است تا در امید او و نور او بر تاریکی و سردی ها پیروز شویم.

در این قسمت دعوتان می کنیم تا در این رابطه عمیق تر شوید. در این دوستی و عشقی که در درون تو قدرتی عظیم را مهیا ساخته است و در این مسیر دوباره انگیزه و اشتیاق او را در قایق زندگی خود بیدار سازید تا شما را شعله ور سازد.

«۲- «شاهدین من خواهید شد.» روح القدس از ما استفاده خواهد کرد تا دنیا مسیح را بشناسد و فرصتی که برای نجات در او مهیاست را دریافت کنند؛ از شاگردان، از من و شما.

لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا آن سر جهان

او ما را دعوت به همکاری با خود می کند. با شهادت ها و اعلام کارهای عظیم خدا در زندگی شخصی مان همکاری مفید برای او خواهیم بود. با نوع روش و سبک زندگی، با نوع طرز تفکر و قدرت بخشیدن، با دعا و رابطه ای درونی با خدا، در هر قدم و هر مسیر می توانیم همکاران او باشیم و او که درون ماست از زندگی ما استفاده خواهد کرد تا شاهدینی برای اعلام این مژده به جهان باشیم.

اگر قلبمان شبیه خدا شود و روح او در ما عمل کند و یا به عبارتی زندگی خود را به هدایت و رهبری کلام و روح القدس بسپاریم از نجات جان ها به وجد می آیم و همچون قلب پدر پر از شغف و شادی خواهیم شد. در این مسیر شادی و خوشحالی متفاوتی را تجربه خواهیم کرد. شادی و وجدی که نه از جنس این دنیا بلکه از جنس قلب خداست و قدرت او در ما عمل خواهد کرد.

اجازه دهید قدرت خدا در ما عمل کند و اجازه دهید روح القدس در درون ما این قدرت را در دست خود بگیرد و آن را در همکاری به کار برد. آمین



امید سبکی

به مادر خود گفت: «بانو، اینک
پسرت». سپر به آن شکر گفت:
«اینک مادرت».
هر آن ساعت، آن شکر،
هر روز به خانه خود برد.
یوسف ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده‌ای زیر صلیب

با اعلام سلامتی خدا به شما عزیزان و همراهان اسمیرنا و همه فارسی زبانان در سرتاسر جهان خوشنودیم که با موضوع دیگری میهمان خانه‌هایتان هستیم. اینبار بر آن شدیم تا نسبت به موضوع مجله با عنوان «پدر» سوالاتی را مطرح کنیم که چرا خداوند را پدر خطاب می‌کنیم و چرا خدا پدری بی‌نظیر است؟ در ادامه جواب عزیزی که به این سوالات پاسخ دادند را با شما به اشتراک می‌گذاریم.



خواهر سمیه نقش خداوند به عنوان پدر آسمانی در زندگی شما و فرزندان را چگونه توصیف می‌کنید؟

یادم می‌آید زمانی که گفته شد خدا پدر است برای من خیلی سخت بود چون با شناختی که از پدر زمینی داشتم قبول کردن آن برایم دشوار بود. هر وقت خدا را پدر می‌خواندم او را پدری می‌دیدم که آماده است مرا سرزنش و تنبیه کند. برای همین میل صدا کردن خدا به عنوان پدر را نداشتم زیرا دیدم را نسبت به شناخت حقیقتش محدود می‌کرد. اما متوجه شدم که او پدری است که نامش مقدس و محبتش کامل است. اوست که برای نجات ما دستش را از آسمان به سمت ما دراز کرده تا دست او را ببینیم و بگیریم و از شرایط با محافظت و رهبری او عبور کنیم. او محبت خود را اینگونه به ما ثابت کرد که یگانه فرزندش را داد تا امروز با ایمان به او در هر شرایطی هلاک نشویم بلکه حیات جاودان داشته باشیم. او پدری است که برای تربیت و رشد فرزندانش آماده است تا با محبت بیکران ما را از تاریکترین وادی نیز عبور دهد. او پدری است که همانند او وجود ندارد. او همراه من و با من است. او مرا می‌بیند و می‌شنود. او مرا می‌خواند فرزند محبوب من که از او خوشنودم. او پدری است که فرمان می‌دهد تا جان ما آرام بگیرد. او برکت می‌بخشد و حکمت می‌دهد. او فرزندش را فرستاد تا با ما رابطه برقرار کند. او پدری است که همچون عقاب فرزندانش را در زیر بال‌هایش امنیت می‌بخشد. او را ابا می‌خوانیم. او را پدر آسمانی می‌دانم که جلال بر نامش باد تا ابد الابد. شهادتی که دارم این است: دو پسر من از داشتن پدر زمینی محروم هستند و همیشه گریه می‌کردم که بچه‌هایم پدر ندارند و این جای خالی پدر زمینی مرا غمگین می‌کرد؛ خصوصاً زمانی که پدرهایی را می‌دیدم که کنار بچه‌هایشان بودند، این همچون جذام به جونم می‌افتاد. برای این منظور به نزد پدر آسمانی دعا کردم و گفتم تو به کاملیت پدر هستی و جای خالی پدر زمینی را پر می‌سازی. از تو خواهش می‌کنم پدر بودن را برای فرزندانم بر من مکاشفه کنی تا جای خالی پدر زمینی را با حضور تو پر ببینم. او به من نشان داد تا با روش او بچه‌هایم را تربیت کنم و ثمره محبت پدرانه او را در فرزندانم ببینم. امروز خوشحالم فرزندانم پدری دارند غیور که به نیازهایشان فکر می‌کند و از هیچ، همه چیز را برای آنها می‌آفریند و مهیا می‌کند. او پدری است که حامی فرزندانش است و از آنها مراقبت و محافظت می‌کند. چقدر این پدر باارزش و دوست داشتنی است. او باعث شد رابطه من و پدر زمینی‌ام نیز شفا پیدا کند و امروز در کنار پدر زمینی خود در آرامی و امنیت هستم و با او خوشحالم و برایش شکرگزاری می‌کنم.

خواهر شهر از کلمه پدر آسمانی از نظر شما چه معنایی دارد؟

وقتی داشتم به این فکر می‌کردم دیدم نمی‌تونم حسم رو در کلمات بیان کنم چون شگفتی درونش را نمی‌توان با هیچ کلمه‌ای وصف کرد. برای من پذیرش این سخت بود ولی وقتی قلب خداوند رو درک کردم و از دید خداوند به خودم نگاه کردم متوجه شدم با تمام نالایق بودنم برای پدر آسمانی ارزشمندم. اینکه پدری دارم که بهش تکیه کردم آغوشش هر لحظه برای من باز هست و می‌تونم امنیت و آرامی را هر لحظه تجربه کنم، پدری که من را شاهرزاده می‌خواند چرا که پادشاه است. بنابراین احساس قدرت و اقتدار می‌کنم. باید مثل تمام شاهرزاده‌ها قوانین پادشاهی و شاهزادگی را بیاموزم و رفتار و عملکرد شایسته پدر داشته باشم. وجودش دلگرمی هست. وقتی اشتیاق و محبت بی‌قید و شرطش رو می‌بینی و می‌چشی برای اینکه باهاش رابطه داشته باشی هر لحظه تلاش می‌کنی؛ او پدری است که برنامه و هدف نیکو برای زندگی من داره و می‌خواد که در مسیر و هدف و اراده اون زندگی پیروزمندانه داشته باشم. واقعیت امر اینه که به داشتنش فخر می‌کنم و خوشحالم که به دعوتش لبیک گفتم.

برادر نوید عزیز نقش پدر آسمانی در لحظات زندگی خود را چگونه تعریف می‌کنید؟

خیلی مختصر میگم. پدر با وجود تمام بدی‌های فرزندش، روی خودش رو بر نمی‌گردونه از فرزندش. بخواد هم نمی‌تونه چون غریزه پدری بهش این اجازه رو نمیده. این تعریف از پدر واسه پدر زمینی صدق می‌کنه. ولی پدرمون خداوند فراتر از یه پدر زمینی فرزنداش رو تو بغل خودش جا میده. حتی اگه سال‌ها فرزندی هستی گم شده و غرق گناه، فقط کافیه دستات رو از اعماق آب دراز کنی و دست او را بگیری اون موقع هست که بغلت می‌کنه و نجات میده. من تو عمق گناه غرق شدم ولی باز خداوند منو نجات داد. اگه این پدر واقعی نباشه پس کیه!؟

حسم با کلمات قابل توصیف نیست، فقط اینو می‌تونم بگم که بدون پدر احساس می‌کنم که پشتم خالیه. از این که پشتم به پدرمون خداوند گرمه احساس امنیت دارم و از هیچ چیز و هیچ کس نمی‌ترسم چون او با منه.

خواهر زرین برایمان از پدر آسمانی بگویید.

درو و سپاس بر پدر مهربانم. حقیقتاً باید بگویم زمانی که در مذهب بودم مرتب دنبال خدا می‌گشتم. در جاهای مذهبی، امام زاده‌ها و مساجد نذر می‌کردم با خداوند معامله می‌کردم که خداوند تو این حاجت من رو بده و من برات نذری میدم، واست نماز می‌خونم. یادمه می‌رفتیم در امام زاده‌ها قفل و دخیل می‌بستیم و شمع روشن می‌کردیم ولی خدا رو اونجا هم نمی‌دیدیم. خدا گم شده بود یا اگر هم بود انگار گرفتاری‌ها و مشکلات من بیشتر می‌شد. بعضی وقت‌ها پیش خودم می‌گفتم چرا وقتی با خدا راز و نیاز می‌کنم دلم می‌گیرد و مرتب گریه می‌کنم. اصلاً ازش می‌ترسیدم که مبادا موهام پیدا باشه گناه کنم. خلاصه سردرگم و پریشان بودم. یادمه می‌رفتم در حیاط خانه دست‌هایم رو به سوی آسمان بلند می‌کردم و دعا می‌کردم. از اونجایی که خداوند جویندگان خودش رو پیدا می‌کنه مرا پیدا کرد. اون موقع من دنبال خدا بودم حالا خدا دنبال من که جوینده بودم. حالا سوال اینجاست که چه اتفاقی افتاد که خدا را پدر صدا کردم. می‌دانید چرا؟ چون او گفت: «فرزندم به آغوش من بیا، هر جا بودی بتی بیش نبود، من پدرت هستم و پسرم را فرستادم تا بین من و تو آشتی دهد. پسرم را فرستادم تا گناهت بردارد. پسرم را فرستادم تا تو شرم نداشته باشی و محبت کنی و فرزند من باشی.» بله اون موقع بود که پدر صداش کردم. دیگه شد رابطه پدر و دختر. چه رابطه عالی و با محبتی. رابطه‌ای که او پسرش را برای من فدا کرد و من قلبم را تسلیم کردم و علاوه بر پدر؛ الان دوست هستیم، همکار هستیم. با هم غذا می‌خوریم، باهاش راحت هستیم با هم حرف می‌زنیم. دیگه اصلاً نمی‌ترسم چون مگه میشه کسی از پدرش بترسد. اگر بخوایم حس خودم را بگم، حس اینه که خوشبخت‌ترینم. من پدری مهربان، با گذشت و با احساس دارم که به فکر دخترش هست؛ هر وقت صداش می‌زنم میگه: «جانم دخترم!» حس من خیلی عالی و زبانم قاصر از گفتنش. باید بگویم می‌پرستمش و می‌ستایمش که فقط او قابل ستایش و پرستش هست. ای زمین و آسمان خدا را پرستش کنید، ای درخت‌ها و گیاهان خدا را پرستش کنید که او قابل پرستش هست. او که گفت: «من هستم آنکه هستم».

خواهر سحر از چه زمانی کلمه پدر آسمانی در زندگی شما نمود پیدا کرد؟

از وقتی ایماندار شدم و خدای واقعی رو شناختم و از میزان محبتش و کاری که برای من کرده آگاه شدم و اون محبت رو چشیدم و دریافت کردم تونستم خدا رو پدر صدا کنم. پدری که زنده هست

و من رو می‌بینم و صدای من رو می‌شنوم و پاسخ میدهم به صدا و دعاها و مراقب من هستم. با من حرف می‌زنم و من رو هدایت می‌کنم. به من و زندگی‌ام اهمیت میدهم. چقدر عالی هست تو آغوش این پدر بودن. پدر آسمانی عزیزم که پشتم بهش گرم هست و اعتماد و اطمینان و نگاهم متمرکز بر او هست.

احساس می‌کنم خدا مثل پدری مهربان من رو از درون و بیرون برای کاری بزرگ آماده و مهیا می‌کنم. خداوند با محبت و فیض، من رو که مثل بچه‌ای که تو این دنیا گمشده بودم و دست و پاها و خاکی، لباس‌ها و پاره، بدنم زخمی، قلبم شکسته بود و گرسنه و تشنه بودم با باران روح‌القدس شست. به من که خسته بودم قوت داد. او که نان و آب حیات است گرسنگی و تشنگی من رو رفع کرد. من رو تبدیل کرد. هرچی سعی کرده بودم نتوانسته بودم تغییری در خودم ایجاد کنم. زخم‌های جسمی من رو شفا داد و قلب من رو تبدیل کرد. شکر بابت وجود این پدر و حیاتی تازه.

خواهر مزده به نظر شما آیا پدر آسمانی همچون پدران زمینی دلسوز و مهربان است؟

وقتی به این فکر می‌کنم که خداوند یک پدری هست که همه چیز داره واقعاً فوق‌العاده است. اون قادر هست هر چیزی که من می‌خواهم رو برام مهیا کنه فقط کافیست بهش اعتماد کنم. اون بالاتر از پدر زمینی به فکرم هست. در برابر این پدر دیگه نمی‌تونم خودم نباشم چون از هر لحظه من خبر داره و همه زندگی من رو میدونه. این پدر عاشق ما هست و فراتر از هر کسی در این دنیا از ما محافظت و حمایت می‌کنه. اون بر در قلب ما ایستاده و در میزانه کافیست در رو باز کنیم اونوقت یک رابطه پدر و فرزندی عالی به وجود میاد و ما می‌تونیم از اون لذت ببریم.



خواهر زهرا به نظر شما پدر آسمانی کیست؟

داشتم فکر می‌کردم که چقدر جالبه در زندگی من از بچگی خداوند قاطعانه داشته خودش را نشان می‌داده و من نمی‌فهمیدم. بچگی خودم را به یاد دارم و کسی که در کنارم بود به خاطر مشکلاتی که در گذشته داشت خیلی عصبی بود. با وجود اینکه سه فرزند بودیم و من فرزند اول بودم پدرم علاقه شدیدی به من داشت؛ آن کسی که بهش اشاره داشتم به رابطه من و پدرم حسادت می‌کرد و می‌خواست مرا اذیت کند که در واقع هدفش اذیت پدرم بود. الان که می‌خواستم در مورد پدر آسمانی فکر کنم به یاد آوردم که چقدر خدا با ما بوده. نمی‌خواهم بگویم پدر زمینی خدا بوده نه، ولی نقشش را در نقش پدر چقدر قشنگ اجرا کرده، همیشه علاقه خودش را به زبان می‌آورد و چقدر این باعث حسادت آن فرد می‌شد و اون شخصی که مرا اذیت می‌کرد و مرا زیر دندان‌های تیز پاره می‌کرد تا حدی که بدنم خونریزی می‌کرد و حتی با کمر بند مرا زیر ضرب و شتم تحقیر می‌کرد سبلی از دنیا بود. زمانیکه پدرم سرطان گرفت و مرد، من از محبتش خالی شدم. بعد از چند سال که با مسیح آشنا شدم فهمیدم خدا از اول با من بوده و به واسطه خون عیسی مسیح پدری دارم آسمانی و این پدر هیچ وقت من را تنها نگذاشته. او برای نجات آماده است و می‌گه محکم باش و مرا کمک می‌کنم. پدر همیشه با ما هست. او می‌خواهد بدونیم که محبتش همواره با ما هست. الان چیزی از طرف خدا برام باز شد این بود که بهم گفت: «خیلی دوست دارم. من تو رو از بچگی مراقبت کردم. برای امروز ترس من کنارت بودم و هستم و خواهم بود.» هلولیا! شکر برای این خداوند! شکر برای پدر مهربونم! من بی‌کس نیستم، بی‌پدر نیستم،

همیشه پدر با من بوده و هست. خداوند قبل از اینکه به دنیا بیایم از ازل بود و تا ابد خواهد بود. آدم‌ها آمدند و عمر کردند در آخر مردند و بعدی آمده و زندگی ادامه دارد. خداوند بوده و هست، این ما هستیم که می‌آییم و می‌رویم. خدا از قبل همه چیز را فراهم کرده بود و آن را به آدم و حوا داد. امروز این برای من و تو مهیا است. کسانی که این گنج کلام را دریافت نکردند نمی‌دانند چه کار کنند و وظیفه ما ایمانداران هست که حقیقت را به آنها نشان بدهیم زیرا ما چشیدیم و دیدیم که چه خبر است. چقدر خوب می‌شود پدران و مادران زمینی او را بشناسند تا در روش خدا فرزندان خود را نان بدهند و تربیت کنند.

پدر از ما محافظت می‌کند پدر آسمانی همه جور همه چیز برای ما مهیا کرده و همین لحظه که این پیام را می‌دهم کنار من است. خیلی وقت‌ها دنیا وارد محکومیت می‌کنه که خدا خیلی از تو دور

خاطر من حتی جانم را داد تا من نجات یابم و من چقدر از معنای حقیقت محبت او دور بودم. من خدایی اشتباه را تصور می‌کردم و از او به شدت می‌ترسیدم و می‌لرزیدم.

اما خداوند برای باور اشتباهم و درک ترس نیکو و مقدس از او تو را مثال زد، یادم آورد و از من پرسید آیا از پدرت می‌ترسی؟ چرا می‌ترسی؟ آیا فکر می‌کنی او برای کارهای بدت ممکن هست تو را بکشد؟ چقدر از او می‌ترسی؟ چقدر ظریف به من نشان داد که ترس از انجام ناطاعتی و گناه، تنها باید به این دلیل باشد که نمی‌خواهی پدرت را برنجانی چون او را می‌شناسی و معیارهایش را می‌دانی. این را هم می‌دانی که کارهای بدت هیچ کدام از محبت او نسبت به تو کم نمی‌کند و عشق او به خوب یا بد بودن تو ربطی ندارد او همیشه تو را دوست دارد. اما کارهای اشتباهت باعث رنجیدن او و کم شدن ارتباط با او می‌شود و این یک نمونه زمینی برای ترس خداست.

پدر عزیزم! خودت را به او بسپار این سفر روحانی برای شناخت اوست. او عاشق پرسش‌های ماست، او جواب تک به تک سوالاتمان را با صبوری پاسخ می‌دهد. درست مثل تو که کافی بود سوالی ازت بپرسم. تمام حقایق را برایمان بازگو می‌کردی و هیچ وقت از جواب دادن به سوال‌هایمان خسته نمی‌شدی، او هم خسته نمی‌شود و آماده شنیدن است. در واقع دعا، سوال و جواب، مشارکت ما با خداست.

پدر عزیزم! تمامی آنچه که تا به حال اندوخته‌ای را از علم، دانش، ایمان و اعتقادات را به حضور قدوسش ببر؛ درمیابی که ذره‌ای بیش نیست «پدرم» در قلبت را به او باز کن او همیشه منتظر است. او نقشه‌ای عالی برای تو دارد تو گنج گرانبهای او هستی. او به خاطر من، تو و تمامی بشر جسم پوشید به روی زمین آمد و ما را باز خرید کرد. به خاطر ما بر صلیب کشته شد اما از مردگان برخاست او خدای زنده هست و اقتدار دارد تا گناهان ما را ببخشد و زندگی جدیدی به ما دهد تا در فرزندی او زندگی کنیم و او ما را پدر باشد. راستی خبرخوشی دارم! هیچ می‌دانستی خنوخ از ۶۵ سالگی به مدت سیصد سال با خدا راه می‌رفت؟

در آخر هم دعا می‌کنم که طعم خوش آرامش، آزادی و شناخت خداوند را، در همین لحظه بچشی.

دوست دارم دخترت المیرا

است و امروز با این جمله خدا به یادم آورد که «زهرا من پدر تو هستم و با تو هستم در هر شرایطی پس نباید نگران هیچ چیز باشم.» چه خوب چه بد او کنار من هست همانطور که تا الان من را عبور داد امروز که در سختی هستم نیز عبور خواهد داد. شکر که در ایمان به مسیح چشم‌هامون باز میشه و می‌فهمیم که به واسطه خون عیسی مسیح است که ما خداوند را پدر صدا می‌زنیم، پدری که بوده و هست و خواهد بود. این ما هستیم که باید بیدار شویم و چشم باز کنیم و او را شاهد شویم.

خیلی وقت‌ها می‌دانیم که پدر کیه ولی یادمون میره و دنبال دنیا راه می‌رویم و فکر می‌کنیم که او هست که احتیاجات و نیازهای ما را برطرف می‌کند. در این دنیایی که دنبال قرض، بدهکاری، حسادت، بخل، کینه و دشمنی هستیم و غافل از اینکه این پدر آسمانی است که همه چیز را مهیا می‌کند اما ما اختیار خود را داده بودیم به دنیایی که ما رو می‌بره به جایی که نباید باشیم.

خواهر المیرا وقتی پدر آسمانی را شناختید در رابطه با پدر زمینی چه قدمی برداشتید؟

وقتی با پدر آسمانی از طریق عیسی آشنا شدم قلبم پر این شد که نامه‌ای برای پدر زمینیم بنویسم تا او هم پدر آسمانی را بشناسد. حال قسمت‌هایی از نامه را با شما در میان می‌گذارم.

سلام پدر زمینی عزیزم!

تو نمونه‌ای از محبت پدر آسمانی برای من هستی آری درست شنیدی پدر آسمانی، خداوندی که مرا قبل از تولدم می‌شناخت و کنارم بود. پدری که بنا به محبتش مرا در خانواده پر مهر تو و مامان قرار داد.

بارها می‌خواستم درست مثل کودکیم به تو نامه بنویسم، اما همیشه از اینکه تو را، برنجانم می‌ترسیدم یعنی برایم مهم بود که تو را ناراحت نکنم، اما خوب می‌دانم ناخواسته بارها تو را رنجانده‌ام. یک روز وقتی داشتم در خلوت با خدا دعا می‌کردم، از خدا پرسیدم چرا تمام این سال‌ها از تو می‌ترسیدم؟ چرا از اینکه تو مرا به خاطر گناهانم محکوم کنی می‌ترسیدم؟ چرا آنقدر در ذهنم خدای خشمگینی بودی؟!

خدایی که وقتی نماز نمی‌خواندم حس گناه داشتم. حتی وقتی نماز، روزه و کارهای نیک انجام می‌دادم باز این سوال برایم باقی بود. آیا خدا واقعاً مرا دوست دارد؟ تصور می‌کردم اگر دربارش بپرسم خشمگین می‌شود. خلاصه تصورات بی‌شماری که واقعاً محبتی از خداوند درونش نبود. هیچ وقت نمی‌دانستم که خداوند به



شکرگزار پدر آسمانی هستیم که بار دیگر به فیض او می‌توانیم در این صفحه کنار هم باشیم تا با تأمل بر آثاری از هنرمندان قلب او را بیشتر بشناسیم. اگر خاطراتان باشد در شماره‌های پیشین نگاهی به آثار «رامبراند» انداختیم اینبار نیز به دو اثر از رامبراند و یک اثر از «یان استین» نگاهی خواهیم انداخت. یان استین نقاش هلندی قرن ۱۷ میلادی می‌باشد که اولین درس نقاشی خود را از «نیکولاس کونوپفر» آلمانی دریافت کرد.

بلشصر



این تابلو هم اثری دیگر از نقاش معروف، رامبراند می‌باشد که با رنگ روغن روی بوم در بین سال‌های ۱۶۳۵ تا ۱۶۳۹ به ابعاد ۱۶۸ در ۲۰۹ بر اساس کتاب «دانیال باب ۵» نقش بسته است. «بلشصر» مهمانی بزرگی ترتیب داده و بزرگان را دعوت کرده بود تا با هم شراب خواری کنند. او با غرور ظروف طلایی که میراث جدش بود و ظروفی را که از معبد تصرف کرده را برای مهمانی بر روی میز گذاشته بود. پس از آن شروع به ستایش بت‌ها کرد. اما به ناگاه دستی ظاهر می‌شود و بر روی دیوار چیزی می‌نویسد. چهره ترسان بلشصر و بقیه قدرت‌ها و بزرگان در تصویر به خوبی پیداست. زمانیکه با کار خداوند روبرو شدند همه آنها به لرزه افتاده و به حال بد دچار شدند. «دانیال» نبی این نوشته که پیامی از جانب خدا برای بلشصر بود ترجمه و تفسیر می‌کند: «پادشاهی تو

به پایان می‌رسد و داوری خدا بر تو قرار گرفته است.» این تابلو به ما یادآور می‌شود که برخورداری از قدرت و ثروت، زندگی تجملاتی و دوستان و آشنایان عالی مرتبه بد نیست اما چگونگی دستیابی به آنها اهمیت ویژه‌ای دارد. بلشصر به خداوند حرمت نگذاشت و با این کار معبد را نیز بی‌حرمت کرد. امروز ما با توانایی و استعدادی که خداوند به ما می‌دهد در چه مسیری قدم برمی‌داریم؟ آیا در مسیری که او را حرمت و جلال دهیم یا در ارزش او زندگی نمی‌کنیم؟

ریشخند کردن شمشون

تابلو بعدی با عنوان «ریشخند شمشون» اثری از «یان استین» نقاش هلندی قرن ۱۷ میلادی است. این اثر در سال ۱۶۷۰ بر اساس کتاب «داوران باب ۱۶» در ابعاد ۶۵ در ۸۲ سانتی‌متر با رنگ روغن روی بوم نقاشی شده است و در موزه هنری سلطنتی شهر «آنتورپ» در بلژیک نگهداری می‌شود. «شمشون» که ما او را به نام «سامسون» می‌شناسیم، نذیره و وقف

خداوند شده بود. او قدرت بسیاری داشت و در مقابل دشمنان خدا پیروز بود از این جهت آنها در پی انتقام و در بند کردن او بودند. در نهایت «دلیله» با حيله و نیرنگ شمشون را به دست دشمنان تسلیم کرد و شمشون نیز قدرت خودش را در خداوند از دست داد. دشمنان او را به اسارت گرفته و در جشن خدایان خود او را مورد تمسخر و ریشخند قرار دادند.

او که بیش از این قدرت خداوند در او بود و یک تنه بر لشکریان تنومند پیروز بود پس از آنکه آن را ناچیز شمرد و با وسوسه‌های این دنیا مبادله کرد به اسارت و بردگی این دنیا گرفته شد.

در تصویر کوتوله‌هایی را می‌بینیم که هر کدام با طنابی مانع حرکت شمشون می‌شوند و مردمی که گرد هم آمدند تا خدای خود یعنی «بت داجون» را پرستند.

اما شمشون بار دیگر دعا کرده و در دعا قدرت می‌یابد. دست بر ستون‌های معبد داجون گذاشته و آنجا را ویران می‌کند و بسیاری از مردم از جمله خود شمشون می‌میرند. این واقعه نمادی از اسارتی است که شیطان برای ما در نظر دارد و در مقابل آزادی و قدرتی که در خداوند از آن ماست.

بیایید امروز ما هم با قوت خداوند بت‌های داجون را در زندگی خود فرو ریزیم و با هدایت و رهبری پدر قدم برداریم و معنای آزادی در مسیح را درک کنیم.

بازگشت پسر گمشده



این هم اثری دیگر از رامبراند است که بر اساس «انجیل لوقا باب ۱۵» در ابعاد ۱۶ × ۱۴ سانتی‌متر در سال ۱۶۳۶ به تصویر کشیده شده است. عیسی مثلی را عنوان می‌کند: «پسری که دارایی خود را از پدرش می‌گیرد و راهش را جدا می‌کند تا به عیاشی‌ها و خوش‌گذرانی‌های این دنیا برود، اما زمانیکه تمام دارایی و آنچه داشت را از دست می‌دهد و به قحطی زندگی برخورد می‌کند پشیمان شده و نزد پدر برمی‌گردد.» عریانی او در تصویر پشیمانی‌اش را نشان می‌دهد و پدری که در اوج محبت با آغوش باز او را پذیرا می‌شود. در دست خدمتگزاران کفش و جامه‌ای نو می‌بینیم تا به تن پسر کنند و چوب دستی‌ای که روی زمین افتاده نشانه این است که پسر از تکیه کردن بر خودش دست کشیده. چقدر بیشتر امروز آغوش پدر آسمانی برای ما باز است.

امروز اگر ما هم گناه یا اشتباهی کرده‌ایم بدانیم که خداوند مشتاقانه منتظر بازگشت ماست. پدری که همانطور که در تابلوهای قبل اشاره کرده‌ایم، مسیح را برای نجات ما فرستاد تا بر صلیب برود و با پذیرفتن او می‌توانیم به آغوش این پدر وارد شویم و با او رابطه‌ای پدر فرزندی داشته باشیم. به راستی که او تنها راه نجات و نور حقیقی می‌باشد.





نگاهی به سینمای جهان

I Still BELIEVE



● ● ● شناسنامه فیلم

فیلم «من هنوز ایمان دارم» I still believe محصول کشور آمریکا به کارگردانی «اندرو و جان اروین» در سال ۲۰۲۰ و در سبک درام موزیکال بر اساس کتابی نوشته «جرمی کمپ» و برگرفته از «داستان زندگی جرمی کمپ» ساخته شده است. از بازیگران این فیلم می‌توان به «بریت رابرتسون، کی جی آپا، نیتن پرسونز و ملیسا راکسبر» اشاره کرد.

● ● ● خلاصه فیلم

در سال ۱۹۹۹ «جرمی» جوان برای رفتن به کالج و ادامه تحصیل راهی «کالیفرنیا» می‌شود. در همان شب رسیدنش به کالج برای تماشای کنسرت گروه محبوبش به سالن نمایش دانشگاه می‌رود و در آنجا با «ژان لوک» خواننده و گیتاریست گروه آشنا می‌شود که این آشنایی خیلی زود به یک دوستی مبدل می‌شود. پس از کنسرت با دختری جوان به نام «ملیسا» ملاقات می‌کند

که او نیز در همان کالج مشغول تحصیل است و از دوستان نزدیک ژان لوک نیز می‌باشد. جرمی از همان نگاه اول دلبسته ملیسا می‌شود، اتفاقی که باعث ایجاد مسیری جدید در زندگی شخصی و هنری او می‌شود و در این میان...



بررسی فیلم

این فیلم که بر اساس واقعیت زندگی جرمی به تصویر کشیده شده است بالا و پایین‌های زندگی ایمانی ما را در پس به وقوع پیوستن اتفاقات نشان می‌دهد. اتفاقاتی که هر لحظه آن می‌تواند از دو زاویه به زندگی ما ایمانداران جهت ببخشد یعنی؛ فاصله گرفتن از خداوند و یا محکم‌تر شدن در ایمان. همانطور که در کلام خدا آمده است و می‌دانیم شیطان همچون شیر غران در کمین است تا ما را در اتفاقات و از طرق مختلف در آزمایشات انداخته و ببلعد. در این فیلم جرمی را می‌بینیم که از درک آنچه برای ملیسا اتفاق افتاده ناتوان است به طوری که ناراحتی خود را با شکستن گیتار و فاصله گرفتن از خدا بروز می‌دهد. اما این خداوند است که عطای بخشیده شده در پس خوانندگی او را از طریق نامه‌های ملیسای وفات یافته دوباره به سوی خود و نقشه بزرگی که برای جرمی در نظر دارد باز می‌گرداند.

در زندگی، هر کدام از ما استعدادهایی انتسابی یا اکتسابی داریم مانند نقاشی، هنر موسیقی و غیره و در این فیلم پدر جرمی به او یادآور می‌شود که موسیقی در زندگی خودش حکم سرگرمی و

تفریح را داشته ولی برای جرمی هدیه و عطیه‌ای است که خدا در او قرار داده و می‌بایست با جدیت به آن عطیه بنگرد. همچنین هر کدام از ما نیز خوانندگی و عطیه‌ای داریم که از طرف خدا به ما بخشیده شده و چقدر حائز اهمیت است که بتوانیم آن عطیه را تشخیص داده و در مسیر خوانندگی خود گام برداریم.

این فیلم پر از دیالوگ‌های زیبای کتاب مقدسی است که نشانگر تأمل ملیسا و دیگر بازیگران این فیلم بر کتاب مقدس می‌باشد. در طول فیلم می‌بینیم حتی با توجه به فشارهای روحی و روانی که بر زندگی تازه شکل گرفته جرمی و ملیسا سایه افکنده آنها نیز در این سختی‌ها همچنان استوار ایستاده‌اند و **چشمان خودشان را به مظهر کامل ایمان یعنی عیسی مسیح دوخته‌اند** و چه درس بزرگی است برای هر یک از ما که در طول زندگی کتاب مقدس را از جلوی چشمان خود دور نکنیم و آن را هر لحظه در زندگی خود به کار ببندیم چرا که تنها با قوت او و هدایت روح خدا است که می‌توان با ایمان از سختی‌ها عبور کرد.

تماشای این فیلم زیبا را به همراه خانواده و یا دوستان به همه شما عزیزان پیشنهاد می‌کنیم و از شما می‌خواهیم بازخورد و نقطه نظرات خود را با ما نیز در میان بگذارید.





بررسی فیلم

بزرگی و جایگاه خود در او شکل گرفته است. او که خود مجرم است قربانی دسیسه‌ها شده و زندگی او با یک ویدیو از هم پاشیده می‌شود.

از سویی دیگر پروانه نیز که مدعی است گناهی مرتکب نشده و فقط قربانی این دسیسه شده خود نیز گناهکار است. گناهی که مدت‌ها پیش می‌بایست برای نجات خود و هاشم به مقابله با آن دست به کار می‌شد. در «مزمور یک آیه اول» خداوند اینچنین وعده می‌دهد: «خوشا به حال کسی که در مشورت شریران گام نزند، در راه گناهکاران نایستد و در محفل تمسخرگران ننشیند.» محله‌ای که در آن خلاف و شرارت بیشتر نشان دهنده بزرگ‌تر بودن اشخاص است و این در نهایت به بهای از دست رفتن جان پروانه ختم می‌شود.

«مُصِیب» نیز خود هم مجرم است و هم قربانی... مجرم به تجاوز، شرارت، حسادت و قدرت؛ همچنین قربانی وسوسه بزرگتر و اول بودن. غافل از اینکه در این بازی و مبارزه بی‌رحم خود همچون بازیچه است و انتهای آن نابودیست. چنانکه در «مزمور یک» خداوند می‌گوید: «اما طریق شریران به نابودی می‌انجامد.» امروز برای تک تک ما انسان‌ها راهی مهیاست ولی آن راه نه به دنبال مجرم و مقصر گشتن است و نه در ضعف ماندن و قربانی شدن در شرایط و وضعیت‌هایی که به هر دلیلی ما را دچار خود کرده است؛ آن راه نجات و رهایی واقعی در عیسی مسیح می‌باشد. عیسی تمام تقصیرات و گناهان ما را بر خود گرفت و برای ما در اسارت‌ها راه نجات و آزادی شد. در ضعف‌های ما توانایی شد و قربانی گشت تا دیگر قربانی نباشیم بلکه فرزندان خدا باشیم؛ پس بیایم امروز، هویت گمشده خود را بازیافت کنیم تا جلال دهنده نام

او باشیم. شما را به تماشای فیلم با این دیدگاه دعوت می‌کنیم و باور داریم که خدا به یاد شما خواهد آورد که کجا نیاز است به او اجازه دهید بیاید و قوتتان گردد.



فیلم «شنای پروانه» نمایانگر افشار مختلفی از جامعه است که هر کدام در عین مجرم و گناهکار بودن قربانی نیز هستند. طمع، قدرت، پول، حسادت و انتقام گناهی است که در این فیلم به چشم می‌خورد که مسبب تمام این بلاها و بدبختی‌ها ذات گناهکار انسان است. این ذات به دنبال این است که حتی کسانی را که سعی دارند خود را از اینگونه زیستن و گذشته‌ای که داشته‌اند جدا سازند باز در خود گرفتار کند. سعی و تلاش این افراد بیهوده است چرا که در اعمال ما نجاتی نیست. این شاید ما را فقط برای مدتی از آنچه که بوده‌ایم دور کند ولی با اولین جرعه‌ها و برخوردها ما را مجدد در منجلاب خود گرفتار و غرق می‌کند و از آنچه که در گذشته بوده‌ایم بدتر می‌سازد. ولی برآستی چه چیز ما را واقعاً از آنچه که بوده‌ایم رها می‌سازد؟ رها شدنی که در آن قوت باشد و رحمت و بخشش! رها شدنی که نه تنها با کوچکترین بادی بلکه با طوفان‌های عظیم هم لغزشی در ما ایجاد نکند و ما را به آنچه که در گذشته بودیم تبدیل نسازد. حجت در همان محله‌ای که برادرش هاشم بزرگ شده رشد کرده ولی می‌بینیم که فاصله گرفتن او از آنچه در گذشته پشت سر گذاشته مسیر زندگی‌شان را به دو جهت متفاوت سوق داده است. حجت دست از شرارت، طمع و گناهی اینگونه برداشته ولی هاشم چنان در جنون یک بودن و نیز بزرگ بودن قرار گرفته که حتی همسر خود را هم به قتل می‌رساند. هرچند اینگونه سالم زیستن نیز نجاتی برای حجت به بار نیاورده است. او که برای کسب رضایت از پدر پروانه به وسیله شناسایی مسبب پخش ویدیوی استخر خود را می‌یابد در هر قدم که بیشتر پیش می‌رود ذات درونی‌اش بیشتر او را جذب گرفتن انتقام می‌کند. حجت که به دنبال مجرم می‌گردد خود نیز در این مسیر مجرم شده است و تا به جایی پیش می‌رود که نهایتاً می‌بیند زندگی خود او نیز بازیچه بوده و او هم قربانی واقع شده است.

هاشم که در ظاهر مرام، بزرگ مردی و غیرت را پیشه گرفته اما در باطن به دام قاچاق مواد مخدر گرفتار گشته است و دچار تعصبانی کورکورانه؛ تعصبانی نه از سر محبت به همسر بلکه برای حفظ



نگاهی به



شناسنامه فیلم

«شنای پروانه» فیلمی در ژانر اجتماعی و به کارگردانی «محمد کارت» و تهیه‌کنندگی «رسول صدرعاملی» در سال ۱۳۹۸ می‌باشد. این فیلم برنده «سیمرغ بلورین» جشنواره فیلم فجر گردیده و بازیگرانی همچون «جواد عزتی، امیر آقایی، طناز طباطبائی و پانته آ بهرام» در آن به نقش آفرینی پرداخته‌اند.

خلاصه فیلم

ویدیویی در استخر شنا از خانمی به نام پروانه «طناز طباطبایی» که در حین آموزش شنا به کودکان است در فضای مجازی منتشر شده و دست به دست می‌گردد. هاشم «امیر آقایی» شوهر پروانه که از گنده لات‌های محله می‌باشد از فرط عصبانیت به همسر خود حمله‌ور شده و او را به قتل می‌رساند و حجت برادر هاشم «جواد عزتی» به دنبال فردی که مسبب ضبط و انتشار این ویدیو است به راه می‌افتد اما...

معرفی کتاب

مهرگان با فرزندان

مهرگان با فرزندان

مهرگان با فرزندان



که با اشتیاق شروع به خلق آثار خود کرد. نویسنده مخاطبانش را، اعم از مرد و زن، تشویق می‌کند که پیام خوش محبت بلاشرط خدا را در عیسی مسیح، با دل و جان بپذیرند. خواندن این کتاب به ما کمک می‌کند که به یافتن هویت خود به عنوان «فرزند پدر» کمی درنگ کنیم. سه فصل اول به موضوعات از مخفیگاه خارج شوید، شخصیت کاذب، محبوب پرداخته است.

این کتاب با داستان زندگی شخصی به نام «رولر» شروع می‌شود که دچار خود کم‌بینی شدیدی است، چون ظاهراً به هر کاری که دست می‌زند، خرابی به بار می‌آورد.

او در عالم خیال، خود را در حالی تصور می‌کند که با بوقلمون آویخته به شانه، پیروزمندانه از درب منزل وارد می‌شود و ناگهان تمام اهل خانه یک صدا فریاد می‌زنند: «بینید رولر چه بوقلمونی گرفته! رولر، این بوقلمون را از کجا گرفته‌ای؟» اما ناگهان افکار دیگری به ذهن او هجوم می‌آورند و در نتیجه به خود می‌گویند: «شاید خدا بخواهد که تمام عصر را دنبال این بوقلمون لعنتی کنم و آخر سر هم دست از پا درازتر برگردم.» رولر می‌داند که درست نیست درباره خدا اینطور فکر کند، ولی چه می‌شود کرد، احساس او اینگونه است.

می‌خواهد کاری برای خدا انجام دهد اما چه کاری، هنوز نمی‌داند. احساس جدیدی به او دست می‌دهد به نظر می‌رسد که خدای ما همان است که سخاوتمندانه بوقلمون‌هایی به ما می‌دهد و سپس سخت‌دلانه آنها را از ما باز می‌ستاند، این عمل را حمل بر این می‌کنیم که او از ما خشنود نیست و طردمان کرده است. احساس می‌کنیم که خدا ما را دور افکنده است. اما این درست نیست که فکر کنیم خدا هم همان

اینبار با کتاب فرزند آبا به قلم «برنان مینگ» و ترجمه «میشل آقامالیان» با هم همراه هستیم.

حقایق بسیاری است که از ما پنهان می‌شود تا محبت خدا و پدری او را نشناسیم. این کتاب به ما کمک می‌کند تا فرزندی این پدر مقتدر را بشناسیم و برای زندگی در آن قدم برداریم. از شما دعوت می‌کنیم تا این کتاب را به طور کامل مطالعه کنید و آن را با دیگران نیز به اشتراک بگذارید. در این خصوص برای شما خوانندگان این صفحه خلاصه‌ای از کتاب را در نظر گرفته‌ایم که آن را با شما در میان می‌گذاریم. باشد که خداوند قلب شما را برای دریافت فرزندی لمس کند تا این هویت را دریافت کنید.

در بهار دهه‌ای که آمریکا دچار رکود اقتصادی بود برنان مینگ با نام تعمیدی «ریچارد فرانسیس خاویر» چشم به جهان گشود.

او سفری را از خدمت در نیروی دریایی و اعزام به جنگ کره و تحصیل در رشته خبرنگاری سپری کرد اما چیز عمیقتری که باید در پی آن باشد او را به سمت ثبت نام در دانشگاه کاتولیک سوق داد.

در فوریه ۱۹۹۶ در حالیکه «برنان» درباره صلیب مسیح تأمل می‌کرد، محبت عیسی مسیح طوری بر او آشکار شد که آن را به منزله تأییدی بر دعوت الهی از خود دانست. برنان بعدها درباره این تجربه چنین گفت: «در طی این تجربه، کل زندگی مسیحی برای من به رابطه‌ای صمیمانه و قلبی با مسیح تبدیل شد.» در این مرحله از زندگیش بود

احساسی را دارد که ما درباره خود داریم، مگر آنکه خودمان را به گونه‌ای مشتاقانه، به شدت و آزادانه دوست داریم.

اندوه خدا به این دلیل است که ما از او، از زندگی و از خودمان می‌ترسیم. او از این که ما اشخاصی در خود فرو رفته و متکی بر توانایی‌های خود هستیم، سخت عذاب می‌کشد. غم و اندوه خدا از این است که هرگاه گناه می‌کنیم و می‌افتیم از رفتن به حضور او خودداری می‌کنیم.

نویسنده می‌گوید: «زمانیکه لغزش خوردم، دو راه بیشتر پیش رو نداشتم یا می‌بایست همچون قربانی بیماری خود زندگی می‌کردم و یا به محبت جنبش ناپذیر «آبا» اعتماد می‌کردم. زیرا افتادن ما سدی در برابر محبت او ایجاد نمی‌کند.»

موقعی که احساس شرم و بی‌زاری از خود فلج‌مان می‌کند، خدا به حال ما می‌گریزد. با این وصف به محض آنکه خود را می‌بازیم، به پوشاندن و مخفی کردن خود اقدام می‌کنیم. چون از آنچه می‌بینیم، بدمان می‌آید. روبرو شدن با خویشتن حقیقی‌مان، دشوار و تحمل‌ناپذیر است. اما خدا شخصیت حقیقی ما را دوست دارد، صرف‌نظر از اینکه ما نیز آن را دوست داشته باشیم یا خیر.

خودکم‌بینی مهلک‌ترین سلاح روانشناختی شیطان علیه ایمانداران، ایجاد احساس حقارت، بی‌کفایتی و ارزش نفس پایین در آنها است. از خودبیزاری اختلال شایعی است که مسیحیان را فلج می‌سازد و مانع از رشد آنها در روح‌القدس می‌شود.

تصمیم به خروج از مخفیگاه سر آغاز شفا یافتن ما به دست عیسی مسیح است. در اینجا انعکاسی از فریاد پولس می‌توان دید: دوم قرن‌یان ۹:۱۲

«پس با شادی هر چه بیشتر به ضعف‌هایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من قرار گیرد.»

در فصل دوم می‌خوانیم که شخصیت کاذب، در ترس زندگی می‌کند. نویسنده می‌نویسد که سال‌ها که به منظم بودن خود مباحثات می‌کردم. عملکرد برنامه‌ریزی شده‌ام ریشه در ترس داشت، ترس از نارضایتی کردن دیگران. صدای سرزنش‌هایی که در کودکی از شخصیت‌های مهم و مقتدر زندگی خود شنیده‌ام، هنوز در روانم طنین می‌افکند و به سرزنش و امر و نهی تهدید می‌کند.

خویشتن کاذب برای دست یافتن به معنا و مفهومی برای زندگی خود به تجربیات خارجی متوسل می‌شود. تلاش برای به‌دست آوردن پول، زیبایی، مهارت جنسی، مقام، معروفیت و اعتبار، ارزش نفس شخص را اعتلا می‌بخشد و توهمی از موفقیت می‌آفریند. به این ترتیب شخصیت کاذب کاری است که شخص انجام می‌دهد و موقتاً خود را از شور و شغف روح‌القدس محروم می‌کند. وسواس خودشیفته‌وار به کنترل وزن بدن از ترفندهای خوفناک شخصیت کاذب است. شخصیت کاذب در تغییر قیافه دومی ندارد. او قسمت تنبل خویشتن ما است که تن به تلاش و انضباط روحانی که صمیمیت با خدا مستلزم آن است نمی‌دهد. او فکر ما را با این توجیهات پر می‌سازد که «کار من همان دعای من است، من گرفتارم، دعا باید به‌طور خودجوش و خودانگیخته صورت بگیرد، بنابراین من فقط زمانی دعا می‌کنم که روح‌القدس مرا به این کار برانگیزد.»

در فصل سوم نویسنده دیدی از خودمان را در مقابل محبوب بودن به تصویر می‌کشد.

قضاوت ما درباره خودمان این است که غلامان نالایق هستیم و همین داوری هم عاقبت تبدیل به نبوتی می‌شود که به دست خودمان تحقق می‌یابد. ما خود را چندان بی‌فایده می‌دانیم که حتی باور نداریم خدایی که با گل و آب دهان معجزه می‌کند، بتواند از ما استفاده کند. خدا از من نالایق می‌خواهد که نالایق بودن خود و برادرانم را بیخشمیم. همچنین می‌خواهد که به خود جرأت پیش رفتن در محبتی را بدهم که تمامی ما را نجات بخشیده و شباهت ما را به خدا احیا کرده است و بالاخره خدا از من می‌خواهد که به فکر مضحک نالایقی بخندم. خلاصه کلام این است که ارزش نفس تو را خداوند و محبت عظیم او شکل دهد. همیشه این تعریف را از خود داشته باش که من محبوب خدا هستم. ارزش تو منوط به این است که خدا تو را دوست دارد و برگزیده است. این حقیقت را بپذیر و آن را سرلوحه زندگی خود بساز.

اساس ارزش نفس مرا نه دارایی‌هایم تشکیل می‌دهند، نه استعدادهایم، نه گفته‌های دیگران و نه شهرت و معروفیت و نه احسنت‌گویی‌های والدین، نه تعریف و تمجیدهای فرزندان، نه هورا کشیدن‌ها و دست زدن‌های مردم و نه نظری که دیگران راجع به اهمیت مقام و موقعیت من دارند. حال، لنگر وجودم فرو رفته در خدایی است که در حضورش منکشف و عریان می‌ایستم و هم او است که به من می‌گوید: «تو فرزند من هستی، فرزند محبوب من.»

چنان که خدا، در کتاب مکاشفه فرموده است:

«آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید. هر که غالب آید، به او از آن منای مخفی خواهیم داد. هم به او سنگی سفید خواهیم بخشید که بر آن نام تازه ای حک شده است، نامی که جز بر آنکه دریافته می کند، شناخته نیست.» مکاشفه ۱۷:۲

بنیان و شالوده خویشتن حقیقی همین اعتراف است. دانستن این حقیقت که محبوب خدا هستیم.

در خلوت است که زمزمه های منفی را که مدام در گوشمان می خوانند «بی ارزشیم» خاموش می سازیم و در راز خویشتن حقیقی خود غرق می شویم. در این بخش صمیمیت با ابا «با منظور پدر آسمانی» و نیز اعتماد و محبت او به ما را نشان می دهد.

قلب خدا یا پدر حساس ترین و مهربان ترین قلب عالم است. بله ابا واقعاً عاشق من است! رحم و شفقت الهی را طوری احساس خواهید کرد که معنی و مفهوم مهربانی و عطوفت را لمس خواهید نمود.

آنچه هویت ما را بهتر از شعارهای توخالی آشکار خواهد کرد رفتاری است که هر روزه با برادران و خواهرانم از نژادها و ملیت های مختلف دارم و نیز برخوردی است که با معنادان توی خیابان می کنم. واکنشی است که در قبال دخالت کسانی نشان می دهم که از آنها خوشم نمی آید و سرانجام برخوردی است که هر روزه با بی ایمانان اطرافم دارم. موضوع قالب در تعالیم عیسی این است که از ملکوت خدا رحم و شفقت بدون هیچگونه تبعیضی به سوی انسان ها جاری می شود و برای آن مرزبندی ها، برجسب ها و دسته بندی ها معنایی ندارد.

عیسی که چهره بشری خدا بود ما را به تأمل ژرف درباره ماهیت شاگردی حقیقی خدا می خواند و از ما می خواهد تا با تمام وجود خود همچون فرزند ابا زندگی کنیم.

در فصل پنجم نویسنده به فریسیان و فرزند بودن می پردازد، فریسیان به یهودیان یاد داده بودند که توجه خود را بر جنبه ثانویه سبت یعنی دست کشیدن از کار متمرکز کنند. حال دیگر وسیله به هدف تبدیل شده بود.

اینها جزو مذهب یونی هستند که به روحانیت و معنویت خود زیادی مطمئن هستند و آخر سر هم کارشان به مصلوب کردن مسیح می انجامد.

آنچه عیسی عرضه داشت شریعتی جدید نبود بلکه طرز فکر جدیدی درباره شریعت بود که بر اساس محبت کردن قرار داشت.

نادیده گرفتن احساسات خود در حکم این است که گوش خود را به روی آنچه روح القدس درباره احساساتمان می گوید ببندیم.

انجیل تصویر فرزند ابا را به شکل شخصی ترسیم می کند که کاملاً در هماهنگی با احساساتش عمل می کند.

تا کودک درون خود را باز نیایم خویشتن حقیقی خود را نخواهیم شناخت و آهسته آهسته شخصیت کاذب ما همان کسی خواهد شد که خیال می کنیم هستیم.

کودک درون مان فرزند ابا است و ابا او را چه در نور باشد و چه در سایه محکم به آغوشش فشرده است. عیسی که در جاده های یهودیه و جلیل راه می پیمود همان است که در کنار ما حضور دارد. آگاهی از حضور مسیح قیام کرده پوچی و بی معنایی را از زندگی ما می زداید.

مسیحیت صرفاً یک پیام نیست بلکه تجربه ایمانی است که به پیام تبدیل می شود؛ این پیام که هر کس در هر زمانی می تواند از نو شروع کند. زمانیکه دنیا چهره کریمه خود را به ما نشان می دهد زمانی است که وارد جتسمانی خود شده ایم. خدا هر روز ما را به مسیح شبیه تر می سازد. در زندگی ما لحظه ای نیست که ارزش ابدی نداشته باشد، اقدامی نیست که بی نتیجه بماند، محبتی نیست که ثمر نیاورد و دعایی نیست که پاسخ گفته نشود. در انجیل می خوانیم قلب عیسی که دیروز، امروز و تا به ابد، به یک اندازه آکنده از مهر و محبت به انسان ها است.

در چهار فصل آخر هم نویسنده از حضور زنده مسیح و بازیابی شور و حرارت و شنیدن ضربان قلب رابی سخن می گوید.

آنچه به ما انگیزه می دهد تا داستان نجات و رستگاری را برای دیگران تعریف کنیم، گوش دادن به ضربان قلب عیسی قیام کرده است که درون ما سکونت دارد.

شور و حرارت اساساً به معنی تأثیر عمیق پذیرفتن است و انرژی ذاتی روح و جان را تشکیل می دهد. شاید تا به حال فکر این را نکرده باشیم که قابلیت ما در تأثیرپذیری از چیزی به ما نیرو و انرژی می دهد. بازیابی شور و حرارت با کشف دوباره این حقیقت که محبوب خدا هستیم، شروع می شود. **اگر مسیح را پیدا کنیم خودمان را خواهیم یافت. هدف و مقصود زندگی ما همین است.**

رابطه شخصی فرد با عیسی، هر مطلب دیگری را تحت الشعاع قرار می دهد. آنچه در جامعه ایمانداران اهمیت دارد نه رسول بودن است، نه خدمت کلیسایی، نه القاب و عناوین است و نه حوزه اقتدار فرد، نه عطایای روحانی زبان ها، شفا، نبوت و نه موعظه الهام یافته از روح بلکه مهم فقط و فقط جواب ما است به این سوال عیسی که «آیا مرا دوست داری؟»

وقتی آزادانه راز محبوب بودن خود را پذیرا شویم و هویت خود را به عنوان فرزند ابا بپذیریم، رفته رفته از نفوذ و تسلط دیگران خلاص خواهیم شد. به این ترتیب، رفتارهای مان به جای خارج، از داخل هدایت خواهند شد. البته، لذت زودگذر تشویق هایی که می شنویم یا دردی که از ناکامی و محرومیت میکشیم هر از گاهی به سراغمان خواهند آمد ولیکن دیگر قدرت آن را نخواهید داشت که ما را مجبور به خیانت به خود سازد. شور و حرارت به معنی احساسات شدید نیست، بلکه تصمیمی



است قاطعانه و از روی محبت برای این که دائماً در آگاهی از حضور زنده مسیح زیست کنیم و نیز عبارت است از ماندن در حقیقت هویت خود و آمادگی برای پرداخت بهای وفاداری. اگر می خواهیم در دنیایی که پر از صداها و مخالف انجیل است مطابق خویشتن حقیقی خود زندگی کنیم به بردباری عظیمی نیاز داریم.

محبت مسیح به ما انگیزه می بخشد. از اتحاد فکر و قلب شخصیت واحدی پدید می آید که در آگاهی پرشور از حضور زنده مسیح زندگی می کند.

قلب تغییر نیافته، یکی از تاریکترین اسرار وجود انسان است. این قلب بی هیچ شور و حرارتی، در نهاد انسان هایی میتپد که تبل و بی حال و حوصله هستند، از استعداد های خود استفاده نمی کنند و امیدهایشان را در نومیدی دفن کرده اند.

زندگی ما زمانی معنی و مفهوم می یابد که حاضر می شویم خود را به جریانی بسپاریم که ما را به کسی که باید باشیم تبدیل می کند.

قلب تغییر نیافته، از خود چیزی جز میراثی پوچ باقی نمی گذارد چنین افرادی هیچ گاه طعم زندگی را چنان عمیق نمی چشند که بتوانند قدیس یا گناهکار بشوند. عیسی با رنج ها و مرگ خود بر روی صلیب بیماری ذاتی قلب انسان را از او دور کرد.

بله به راستی او رابی اعظم «پروردگار بزرگ» بود چون کیستی و عملش مثل الوهیت و انسانیتش یکی بود.

نویسنده از ما دعوت می کند تا اجازه دهیم تا رابی اعظم شما را به آرامی به قلبش بفشارد. هرگاه او را بشناسید، به هویت خود نیز پی خواهید برد و خواهید دانست که در خداوند ما مسیح، فرزند ابا هستید.

در آخر از شما دعوت می کنیم که این کتاب را به طور کامل مطالعه کنید و برای شناخت فرزندی قدم بردارید پدری عاشق منتظر ماست. **مشارکت روح القدس با شما باشد و بماند.**

تیم معرفی کتاب اسمیرنا



کلیسا در جفا

ربوده شده در سوریه
توسط تروریست‌ها



شدم و شروع به فریاد زدن کردم» وقتی یکی از رهبران آنها جلو آمد و از عیدو سوال کرد: «از کدام مسلک هستی؟» ناگهان یکی از اعضای آنها در جواب می‌گوید: «او یک مسیحی هست.» رهبر آنها با عصبانیت فریاد زد: «او یک مسیحی هست؟؟ باید فوراً او را می‌کشید.»

روزهایی که در آنجا گذشت، از وحشتناک‌ترین روزهای زندگی عیدو بود. او را می‌بستند و با چوب کف پای او را شلاق می‌زدند، به خودش و خانواده‌اش ناسزا گفته و لعنت می‌کردند همچنین وی را رو به دیوار با لگد می‌زدند و به او دشنام می‌دادند و می‌گفتند: «ناصری خوک صفت.»

او را دست و پا بسته به سلولی که پر از موش و عقرب بود می‌انداختند و گاهی با چاقو او را تهدید به کشتن می‌کردند. هر وقت آبی را از

دست آنها می‌نوشتید احساس گijیجی و بی‌حالی به او دست می‌داد. مرتباً از او درباره دیگر اعضای مسیحی خانواده‌اش سوال می‌کردند و اینکه دارایی آنها چقدر است؟

شش روز از اسارتش گذشت و در همان روز درحالی‌که کتکش می‌زدند او را وادار کردند که با خانواده‌اش تماس بگیرد. آنها مبلغ دوپست و هفتاد هزار دلار در ازای آزادی او از خانواده‌اش باج خواستند.

خانواده عیدو پیشینه مسیحی داشتند ولی هیچوقت در کلیسای شرکت نکرده بودند. ولی خواهر عیدو از زمانیکه به شهر جدید نقل مکان کرده بود به یک کلیسای انجیلی می‌رفت و در واقع قلبش را به مسیح سپرده بود.

زمانیکه آدم ربایان برای باج خواهی به خانواده آنها زنگ زدند، خواهر عیدو او را با مزمور بیست و سه به امیدواری و صبور



آدم ربایی

«اسلامگرایان افراطی»، کارمند او را که مسلمان بود رها کردند ولی عیدو را نگه داشته و پارچه‌ای سیاه روی سرش کشیدند و با تهدید اسلحه، به زور او را به داخل یک خودرو منتقل کردند. با طی مسافتی کوتاه او را دست و پا بسته به یک سلول کشاندند و آنقدر آرام بخش به او تزریق کردند که کاملاً از هوش رفت. عیدو گفت: «یادم می‌آید از درد بیدار

بودن تشویق کرد و به او اطمینان داد که خودش و اعضای یک کلیسا با اتحاد برای او در دعا هستند.

عیدو می‌گفت: «در حقیقت من آن زمان هنوز یک ایماندار حقیقی نبودم ولی به خاطر مصیبتی که با آن روبرو بودم یکباره متوجه شدم که زیر لب تکرار می‌کنم، ای خداوند، من را از این شرایط بیرون بیاور تا من هم تو را خدمت کنم.»

در دهمین روز از اسارت بود که یکی از نگهبان‌ها به سمت او رفت و گفت: «تمام شد؛ امروز اعدام می‌کنند» و با این حرف ترس او چند برابر شد.

یکی از تندروها چشم بند عیدو را باز کرد و او برای اولین بار چهره یکی از آن داعشی‌ها را دید، آنها سر و گردن خود را با یک شال پوشانده بودند.

سپس او را سوار یک ماشین کرده، در امتداد مسیر

یک رودخانه حرکت کردند و بعد از توقف او را پیاده کردند و مجدداً به او چشم‌بند زدند و به او دستور دادند که روی زمین زانو بزند، عیدو دعا می‌کرد که فقط به جای سر بریدن او را با گلوله بکشند. آنها از او خواستند که تا پنجاه بشمارد، او تا ده شمرد و هر لحظه منتظر شنیدن صدای شلیک گلوله بود ولی برخلاف انتظارش صدای دور شدن ماشین‌های آنها را شنید که آنها را ترک می‌کردند. در حین ناباوری، بسیار محتاطانه چشم‌بندش را برداشت و به اطرافش نگاه کرد، بله! آنها رفته بودند، او تنها بود و آزاد...

یافتن مسیح

داعش توانسته بود در طول یک ماه کنترل کل منطقه از «راقة» سوریه گرفته تا «موصل» در «عراق» را در دست بگیرد و تمامی مذهبیون دیگر و همچنین مسیحیان را از آنجا بیرون کند، بسیاری از دوستان و آشنایان عیدو که مسلمان بودند از او و پدرش خواستند تا به محض تمام شدن ماه رمضان آنجا را ترک کنند و گر نه توسط داعش کشته می‌شدند.

در ۲۵ جولای سال ۲۰۱۴ عیدو و پدرش خانه و مغازه خود را که میراث صد ساله آنها بود و برای حفظ آن زحمات بسیاری کشیده بودند به دست همان آشنایان خود سپردند و راهی شدند. آنها مجبور بودند مسیر هشت ساعت و پر از استرسی را طی کنند، زیرا که داعش مسیری که آنها قصد عزیمت به آنجا را داشتند در یک یا دو نقطه بازرسی می‌کرد.

وقتی به محل بازرسی رسیدند یکی از ماموران هویت آنها را چک کرد ولی متوجه نام ارمنی «اوگانسیان» در کارت شناسایی‌شان نشد و بالاخره با طی مسافتی به سوریه رسیدند و خود را به دولت سوریه معرفی کردند. یکی از سربازان دولتی وقتی متوجه هویت مسیحی آنها شد خیلی تعجب کرد که



خداوند شبان من است؛
محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.
در چراگاههای سرسبز مرا می‌خواهند؛ نزد
آبهای آرامبخش رهبری‌ام می‌کند.
جان مرا تازه می‌سازد، و به‌خاطر نام
خویش، به راه‌های درست هدایت‌م
می‌فرماید.
حتی اگر از تاریکترین وادی نیز بگذرم،
از پدی نخواهم ترسید، زیرا تو یا منی؛ عصا
و چوبدستی تو قوت قلبم می‌بخشند.
سفره‌ای برای من در برابر دیدگان دشمنانم
می‌گستران!
سرم را به روشن تذهین می‌کنی و پیااله‌ام
را لبریز می‌سازی.
همانا نیکویتی و محبت، تمام روزهای
زندگی‌ام در پی من خواهد بود،
و سالیان دراز در خانه خداوند ساکن
خواهم بود.
مزمور ۲۳: ۱-۶

چطور توانسته‌اند از منطقه تحت کنترل داعش به سلامت عبور کنند. عیدو و پدرش به بقیه خانواده خود ملحق شدند و بعد از چند وقت عیدو قلبش را به مسیح سپرد و شروع به خواندن کلام خدا کرد.

عیدو می‌گفت: «من به طور مرتب کلام را می‌خواندم و به وضوح می‌دیدم که هر آنچه در کتاب تعلیم می‌دهد در مورد دوست داشتن و محبت کردن است. این که خدا همه ما را دوست دارد و من هم باید همه را دوست داشته باشم حتی کسانی که مرا دزدیدند و آزارم دادند. من یاد گرفتم که قضاوت کار خداست و وظیفه من دوست داشتن است.»

عیدو و خانواده‌اش دیگر نمی‌توانند به سرزمین پدریشان باز گردند چرا که آنجا در دست داعش است و خانه آنها تبدیل به یک مسجد شده. داعش آنجا را مسجد ساخت تا نمادی باشد بر پیروزی اسلام بر مسیحیت.

با این تفاسیر حتی اگر داعش هم از آنجا برود، دیگر مسلمانان هرگز به آنها و کسی دیگر اجازه تخریب مسجد را نخواهند داد.

عیدو می‌گوید: «درست است که تمام خانه و میراث اجدادیمان را از دست دادیم ولی در عوض چیز با ارزشتری پیدا کردیم و آن مسیح است، چیزی که هرگز از دست دادنی نیست و هیچ قدرتی نمی‌تواند من را از مسیح جدا کند.»



سبک زندگی سالم



پاهای ستون‌های بدن ما هستند که وزن و بار بدن را تحمل می‌کنند تا بتوانیم روی آنها استوار بایستیم و همچنین اعصاب حسی عمقی در کف پا، کمک کننده تعادل بدن هستند. این عملکرد یک شاهکار بیومکانیکی است که وجود خالقی دقیق که همه چیز را متصل و پیوسته در نظم با ظرافتی خاص در کنار هم قرار داده است را ثابت می‌کند. پا قسمتی از اندام تحتانی ماست، پا در آناتومی انسان تنها به بخشی از اندام زیرین که شامل زانو، ساق پا تا مچ پا است گفته می‌شود و ساختار پیچیده‌ای دارد که بدن را بالاتر از سطح زمین نگه داشته تا بتوانیم روی آن بایستیم و انواع حرکات نظیر راه رفتن، دویدن، پریدن از موانع و... را انجام دهیم. پا مانند تمام اعضای دیگر بدن بسیار ارزشمند است. هر انسان به طور متوسط در طول عمر خود مسافتی به اندازه دو دور کره زمین را با پاهای خود راه می‌رود و با بهداشت و مراقبت می‌توانیم تا آخر عمر از پاهای سالم برخوردار باشیم.

اهمیت مراقبت از پا

پاها یکی از حیاتی‌ترین اعضای بدن هستند و زندگی امروزه ما، از اهمیت سلامت و مراقبت آنها کاسته است، این در صورتی است که پاها می‌توانند بر عملکرد کل ساختار بدن به خصوص مفاصل اندام تحتانی و ستون فقرات تاثیر بگذارند و سلامت آن نشانه سلامت کل بدن بوده؛ گاهی می‌توان با مشاهده کوچک‌ترین



علامتی روی پا به وجود مشکلی در بدن پی برد، به ویژه کف پا که دارای گیرنده‌های عصبی است و این امر موجب حساسیت فوق‌العاده پا نسبت به محیط اطراف می‌شود، به همین دلیل آن را قلب دوم می‌نامند. از زمان بیدار شدن و شروع انجام فعالیت‌های روزمره و نسبت به سبک زندگی‌مان ممکن است بر روی پاهای خود بیشتر از حد معمول بایستیم و هر روز مسافت‌های طولانی را با آنها بپیماییم.

عواملی نظیر ژنتیک، ایستادن زیاد، رعایت نکردن بهداشت، استفاده از کفش نامناسب، سبک زندگی، تغییرات دمای پا می‌توانند مشکلاتی را برای پاهای ما ایجاد کنند که با به وجود آمدن زخم‌ها و یا ایجاد رنگ‌های مختلف بیانگر شرایط درونی بدن و کیفیت سلامت افراد می‌باشد. رایج‌ترین مشکلاتی که برای پاها به وجود می‌آیند عبارتند از: کف پای صاف، عفونت قارچی، گرفتگی پا، رگ به رگ شدن، فرو رفتن ناخن در انگشت، واریس، میخچه، خار پاشنه، پینه و... که ما به چند نمونه از آنها می‌پردازیم.

عفونت قارچی یا بیماری پای ورزشکار

«قارچ پوست پا» که به آن «کچلی» هم می‌گویند یکی از شایع‌ترین نوع عفونت است که در هر سنی ممکن است به آن دچار شوید. این عفونت بیشتر بین انگشتان پا رخ می‌دهد و اگر نادیده گرفته شود به دلیل مسری بودنش ناخن‌های پا و حتی دست را هم درگیر می‌کند. استفاده از کفش تنگ و عرق کرده محیطی سازگار برای تکثیر و رشد قارچ‌ها فراهم می‌کند. از علائم این بیماری خارش بین انگشتان پا، بثورات پوستی، رنگ زرد مایل به قهوه‌ای ناخن‌ها و شکنندگی ناخن را می‌توان نام برد.

واریس

«واریس» زمانی رخ می‌دهد که دریچه‌های کنترل کننده جریان خون در سیاهرگ‌ها دچار نارسایی شوند و به فعالیت طبیعی خود ادامه ندهند، در این حالت جریان خون به درون پا برمی‌گردد و تجمع پیدا می‌کند، در نهایت خون اضافی به دیواره‌های عروق فشار می‌آورد و دیواره سیاهرگ‌ها دچار تورم و برآمدگی‌های پیاز مانند می‌شوند؛ عواملی چون ایستادن‌های طولانی، بارداری، یائسگی، چاقی، سن بالای ۵۰ سال و سابقه خانوادگی در به وجود آمدن واریس نقش بسزایی دارند. استفاده از جوراب‌های واریس یا باندازهای طبی، اسکروتراپی (تزریق مایع)، لیزر و جراحی از راه‌های متداول درمان واریس است.



خار پاشنه

«خار پاشنه» رسوب کلسیم در قسمت پاشنه است که موجب بیرون زدگی استخوان در قسمت زیرین استخوان پاشنه می‌شود. این امر مستقیماً توسط فشار عضلات و رباط‌ها، کشش عضلات کف پا و از بین رفتن غشای استخوان پاشنه ایجاد می‌شود که با گذشت زمان و دلایل مختلف پیشرفت کرده و بیشتر می‌شود. علل به وجود آمدن خارپاشنه مواردی نظیر اضافه وزن، ایستادن طولانی، دویدن، پریدن مکرر بر سطوح صاف، استفاده از کفش غیر استاندارد که فاقد قوس مناسب کف پا، دمپایی و کفش فرسوده و... است.

برخی از کارهایی که می‌تواند درد ناشی از خارپاشنه را کاهش دهد عبارتند از: انجام تمرینات کششی، انجام فیزیوتراپی، پوشیدن پابندهای مخصوص شب و..



چگونه از پاهای خود مراقبت کنیم

با توجه به اینکه پاها مهم‌ترین نقش را در راه رفتن دارند، بنابراین هرگز از ظاهر و سلامت پاهای خود غافل نشوید و بهداشت آنها را به خوبی حفظ کنید. با تغییر کردن فصل‌ها نوع پوشش ما هم تغییر می‌کند و هر فصل نوع مراقبت خود را دارد که باید به آن توجه کرد. در اینجا ما به صورت کلی به چند مورد اشاره خواهیم نمود.

۱- انتخاب کفش مناسب:

اگر شما از آن دسته افراد هستید که پاهایتان مدت زمان طولانی از روز داخل کفش می‌باشد، بسیار مهم است که کفش مناسب پای خود را انتخاب کنید، کفش‌هایی که قوس مناسب پا را دارند تا از فشار بر آنها بکاهند و همچنین پا در آن راحت باشد. استفاده مداوم از صندل، دمپایی و کفش‌های تخت باعث میخچه، پینه و ترک پا می‌شود. پس از هر بار استفاده طولانی از کفش به دلیل عرق کردن پا، کفش را در مجاورت هوای آزاد قرار داده تا خشک شود.



۲- ورزش:

پاها دورترین عضو به قلب برای خون رسانی است بنابراین از ورزش کردن غافل نشوید تا خون رسانی به پا بیشتر شود و اگر اضافه وزن دارید با انجام ورزش و تغییر در سبک غذا به کاهش وزن خود کمک کرده تا از فشار بیشتر بر پا جلوگیری کنید. داشتن یک پیاده‌روی منظم ۳۰ دقیقه‌ای همراه با استراحت بعد آن مفید می‌باشد.



۳- بهداشت فردی و معاینه روزانه:

همانگونه که رسیدگی به پوست دست و صورت حائز اهمیت است، پاها هم نیاز به یک رسیدگی منظم روزانه دارند. پس از استفاده طولانی مدت از کفش حتماً پا را شستشو داده و آن را خشک و لابلای انگشتان و تمام قسمت پای خود را بررسی کنید. (در افراد دیابتی به دلیل بی‌حس بودن پا آسیب بیشتر است و یک زخم کوچک می‌تواند عفونت ایجاد کند

و نیاز به توجه بیشتر است) بنابراین اگر تغییری مانند عفونت قارچی و یا زخم و کبودی را مشاهده کردید برای درمان اقدام نمایید. ناخن‌های پا را صاف کوتاه کنید تا کناره ناخن در گوشت کنار آن ننشیند. برای جلوگیری از خشکی پا از لوسیون‌ها و کرم‌های مخصوص پا استفاده کنید.



سالم بودن پا باعث می‌شود در موقع راه رفتن درد نکشیم و آزار نبینیم. چه خوب است همانگونه که از نظر جسمانی به پاهای خود اهمیت می‌دهیم از نظر روحانی هم به آنها و قدم‌های خود اهمیت بدهیم؛ کفش و راه و روش نامناسب را در بیاوریم، آلودگی آنها را پاک کنیم و با کفش انجیل سلامتی قدم‌های استوار برداریم زیرا نشان دهنده برداشتن قدم روحانی در مسیر درست و تعیین کننده راه و روش درست زندگی کردن در مسیر خداوند و خدمت به اوست تا آنگونه که شایسته خدای قدوس می‌باشد برنامه زندگی‌مان را طبق اراده او به انجام رسانیم.



دلمور آتش کاوخ



بختیاری

«هوشیار باشید که هیچ یک از شما فاسد یا همچون عیسو دنیوی نشود که بخاطر کاسه‌ای آش حق پسر ارشد بودن خود را فروخت.» عبرانیان باب ۱۲ آیه ۱۶

سلام خدمت خوانندگان مجله اسمیرنا و علاقمندان آشپزی! خوشحال هستیم در شماره دیگر و با یک غذای دیگر با هم هستیم و آشپزخانه کوچک اسمیرنا را در خانه‌های شما برپا کردیم. برای جمع شدن خانواده در کنار هم و گرفتن جشنی به مناسبت روز پدر غذایی لذیذ را آماده کرده‌ایم. پدران عزیز روزتان مبارک. امروز خواهر «شهره» عزیز با یکی دیگر از فرزندان و نوجوانان کلیسا به نام «آرمین» وارد آشپزخانه شدند تا در مشارکت با هم یک غذای جسمانی خوشمزه برای ما مهیا کنند. مطمئن هستیم از هر مشارکتی در خدا ثمرات روحانی خوبی بیرون می‌آید پس منتظریم تا برکت‌هایشان را از این مشارکت با ما و شما به اشتراک بگذارند.

دستور پخت:

ابتدا بلغور گندم را که از قبل خیس کرده‌ایم در یک قابلمه که گنجایش آب و بلغور را داشته باشد می‌ریزیم و با دو لیتر آب می‌پزیم. در هنگام جوشیدن کف روی بلغور را می‌گیریم. وقتی که بلغور حسابی پخته شد، با گوشت کوب برقی مخلوط می‌کنیم تا حسابی یکدست شود. بعد نخود و عدس پخته شده و بعد اسفناج‌های خرد شده را به مواد قابلمه اضافه کرده و هم می‌زنیم. در این مرحله مرتب با کفگیر هم بزنید تا ته نگیرد. دوغ را در ظرفی ریخته و زرده تخم مرغ را اضافه کرده، مخلوط را به آش اضافه کنید. در ظرفی جداگانه پیاز را خلالی خرد کرده، سرخ کنید و همچنین سیرها را به همین ترتیب در روغن ریخته و تفت دهید تا طلایی شود. در مورد نعنا هم، روغن را در ظرفی بریزید تا گرم شود سپس نعنا را اضافه کنید و بلافاصله از روی شعله بردارید. مقداری از پیاز و سیر سرخ شده را در آش بریزید و در آخر نمک آش را اضافه کنید، دقت کنید نمک را همیشه بعد از دوغ اضافه کنید.



زرده تخم مرغ باعث بریده نشدن دوغ هنگام اضافه شدن به آش می‌شود.

باز خورد مشارکت

آرمین: خیلی حس خوبی داشتم با خاله شهره غذای سنتی مورد علاقه‌ام را درست کردم و دوست دارم دوباره اگر کمک کنید این آش خوشمزه را درست کنم. درضمن وقتی در مدل‌های مختلف این آش رو تزئین کردیم فهمیدم چقدر ظاهر غذا اهمیت دارد و به تزئین غذا علاقه‌مند شدم و در ادامه از خوردنش هم لذت بردم.

خواهر شهره: آرمین به خاطر علاقه‌ای که به آشپزی سنتی داشت، شروع کرد به خرد کردن سبزی‌ها ولی به خاطر اینکه به دستش آسیب نزنه خیلی آروم پیش می‌رفت، به همین دلیل برای تسریع کار، خرد کردن سبزی‌ها را من ادامه دادم. آرمین به خاطر اینکه به بوی سیر علاقه داشت از من خواست که سیرها رو پاک کنه و چقدر منظم و با دقت پوست کند و خرد کرد. وقتی به این اتفاق فکر می‌کردم، دیدم چقدر مادرها بدون اینکه توجهی به بریده شدن دست و سوختن یا هر چیز دیگر داشته باشند تمام توجه خودشون را میذارن تا برای خانواده‌شان غذا درست کنند و با تمام قوت بر هدفشون متمرکز می‌شوند واقعا شکر برای پدر و مادرهایی که به رشد فرزندانشون اهمیت می‌دهند. زمانی را که من و آرمین با هم گذرانیدیم، زمان خیلی خوبی بود. بعد از اینکه آش آماده شد آرمین کاسه آش خودش رو تزئین کرد.

«آش دوغ بختیاری»

مواد لازم: برای ۶ نفر

بلغور گندم: ۲ پیمانه
دوغ: ۱ لیتر
اسفناج: ۵۰۰ گرم (نیم کیلو)
نخود: ۱ پیمانه
عدس: نصف پیمانه
زرده تخم مرغ: ۱ عدد
پیاز: به مقدار لازم
سیر: به مقدار لازم
نعنا خشک: به مقدار لازم
روغن مایع: به میزان لازم
نمک: به مقدار لازم



لطفاً برای عزیزانتان فرصتی مهیا کنید تا آنها نیز هنر خود را در تهیه و پخت غذا به نمایش بگذارند. بیایید شکرگزاری کنیم برای زمانیکه در مشارکت با عزیزانمان اتفاق می‌افتد، چون فرصتی است که در کنار هم هستیم و با هم وقت می‌گذاریم. این هم ماحصل کار امروز ما از پخت آش دوغ بختیاری. نوش جان.



آشپزی در مشارکت
تیم مشارکت و پذیرایی
اسمیرنا

تاریخ سازان آسمانی

جروم اهل پراگ
پیشانی را
بیشش
چه نمره داشت
چه می کنند

تکرار قسمت سی و هفتم



جروم اهل پراگ (۱۴۱۶)

سه ماه قبل از مرگ «جان هوس» در «کنستانس» واقع در کشور «آلمان» یک محقق «بوهمیایی» به نام «جروم» مخفیانه وارد شهر شد. او که به تازگی از زندان «وین» فرار کرده بود شجاعانه بدون هیچ محافظ و همراهی عازم آلمان شده بود تا بتواند به دوستش «هوس» کمک کند. جروم نوشته‌های «جان ویکلیف» را به زبان «چک» ترجمه کرده بود و هوس این نوشته‌ها را خوانده و مطابق آنها عمل می‌کرد. جروم که تصور می‌کرد او باید به جای هوس دستگیر می‌شد، شجاعانه نامه‌هایی به امپراتور و شورای کنستانس نوشت و از طرف هوس خواستار شنیده شدن حرف‌های او و برخوردی مناسب با وی شد، ولی آنها نپذیرفتند. بعد از اینکه تمامی تلاش خود را کرد تا انجام داد، مسیرش را به «بوهمایا» (سرزمینی تاریخی در اروپای مرکزی است که امروزه در بخش غربی جمهوری چک جای گرفته‌است) از سر گرفت.

او هرگز به خانه نرسید. از آنجایی که جروم از میان شهر کوچکی در آلمان عبور می‌کرد، دوک «سولزباخ» افسری را فرستاد تا او را به طور غیرقانونی دستگیر کند. او با غل و زنجیر به دور گردن و پاهایش، طوری بود که انگار در مرکز یک رژه راه می‌رود و به کنستانس برگردانده شد و در محاصره مردان سوار بر اسب و بسیاری دیگر از نگهبانان به زندان رقت‌انگیزی برده شد تا منتظر روز محاکمه باشد. بعدها و در بازه زمانی که هوس به شهادت رسید، شورای کنستانس همچنان به جروم اجازه صحبت کردن نمی‌دادند. آنها می‌دانستند که او یک محقق متقاعد کننده و باهوش است و از توانایی او در دفاع از ایمان مسیحی خود می‌ترسیدند. او از آنها خواست به وی اجازه دهند از خود دفاع کند و آنها مجدداً نپذیرفتند. وی که برخلاف میل خود، بدون محاکمه و یا فرصتی برای دفاع از پرونده خود بازداشت شده بود، فریاد زد:

«معمولاً مردم شکنجه یا مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ، تحمل نمی‌کنند.»



مرگ او بیهوده نبود. جروم مانند هوس و ویکلیف به سادگی مردم را تشویق می‌کرد که بدانند کتاب مقدس در واقع چه می‌گوید و کورکورانه از کسانی که ادعا می‌کردند بیشترین مرجعیت را بر مسیحیت دارند پیروی نکنند.

اقدامات جروم، هوس و ویکلیف راه را برای مردانی مانند «ویلیام تیندیل» باز کرد تا کتاب مقدس را به زبان انگلیسی و بعدها به زبان‌های دیگر ترجمه کنند، تا همه به کلام خداوند دسترسی داشته باشند.

با رشادت‌های این چنین انسان‌هایی هست که امروزه کتاب مقدس به راحتی در دسترس تمام عموم قرار دارد و البته هستند کسانی که هنوز در جفاها به سر می‌برند و همچنان به خاطر ایمانشان در زندان‌ها و زیر شکنجه‌های سخت قرار دارند. بیایید امروز برای این عزیزان در دعا بایستیم تا در خداوند ما عیسی مسیح قوتی تازه بگیرند و بتوانند تحمل کنند. آمین.

برگرفته شده از کتاب ندای شهدا

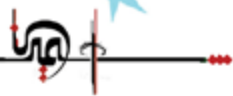
«این چه ظلمی است؟ ۳۴۰ روز است که در زندان‌های مختلف محبوس بوده‌ام. هیچ بدبختی و مشکلی باقی نمانده که تجربه نکرده باشم و شما حتی کوچکترین فرصتی برای دفاع از خودم را از من دریغ کرده‌اید شما شورای عمومی هستید که از هر حکمت و هیبت و تقدسی که این دنیا می‌تواند در خود داشته باشد بهره‌مند می‌باشید، ولی هنوز هم بشر هستید و بشر اغلب فریب کلمات و ظاهر را می‌خورد. هر چه شخصیتان در خرد والاتر باشد، بیشتر باید مراقب باشید که در دام حماقت نیفتید. دلیلی که می‌خواهم از آن دفاع کنم آرمان خودم است، آرمان بشریت، آرمان مسیحیت. این همان دلیلی است که بر حقوق نسل‌های آینده تأثیر می‌گذارد، فرقی ندارد که فرآیند آزمون در مورد من به چه شکلی اعمال شود.»

پس از آنکه او را به شش مورد تمسخر، آزار و اذیت پاپ متهم کردند و «متنفر دین مسیحیت» دانستند، به مدت ۱۱ روز از میج پا آویزان کردند و شکنجه دادند. او که با شکنجه‌های بدتری تهدید می‌شد، لکنت زبان پیدا کرد. جروم به طور کلامی تأیید کرد که نوشته‌های هوس و ویکلیف نادرست هستند. بعد از بازگشت به زندان، هر چند با وی رفتار بهتری داشتند، اظهارات خود را پس گرفت و سوگند خورد که به طور کامل از هوس و ویکلیف حمایت کند. شورا اینبار ۱۰۷ اتهام جدید علیه او مطرح کرد اما در نهایت به وی اجازه دادند قبل از اینکه او را در آتش بسوزانند، از خودش دفاع کند.

جروم با فصاحت به آنها یادآوری کرد که در طول تاریخ مردان راستگو، آشکارا نظرات و اختلاف نظرات خود را بیان کرده‌اند. تمام کاری که جروم و ویکلیف انجام داده بودند، این بود که آموزه‌های نادرست کلیسای روم در آن زمان را برای مردم سرزمینشان و به زبان خودشان آشکار کردند. آنها آموزش دادند که خود انجیل برای حکومت بر زندگی هر مسیحی کافی است؛ که پاپ با هیچ کشیش دیگری فرقی ندارد؛ که آیین عشاء ربانی خون، بدن و استخوان واقعی مسیح نمی‌باشد و بسیاری از آموزه‌های دیگری نیز که از خطوط فکری پروتستانی پیروی می‌کنند.

کلیسای روم در آن زمان هوس را به شهادت رسانده بود و آموزه‌های ویکلیف را ممنوع کرده بود و حالا جروم روی شعله‌های آتش بود! با خواندن سرود پرستشی حین روشن شدن آتش. آخرین جملات شنیده شده از وی این بود: «این روح در آتش را به تو، ای مسیح، تقدیم می‌کنم.»





عیسی دعا کردن را اینطور یاد داد:
«ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.
پادشاهی تو بیاید.
اراده تو همانطور که در آسمان اجرا می‌شود در زمین نیز
اجرا شود. نیازهای امروز ما را به ما بده.
ما را کمک کن تا تو را اطاعت کنیم.»

«همه قدرت تا ابد. از آن تو است!»



«نگران چیزهایی مثل خوراک و پوشاک نباشید. در زندگی
خود، اول خداوند را قرار دهید. از او اطاعت کنید و به او
اعتماد کنید. خداوند همه چیزهایی که نیاز دارید را به شما
می‌دهد.»

۴

۳



مقدمه

داستانهای کتاب مقدس

با سلام و درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز.
تربیت و رشد فرزندانمان یکی از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان
والدین و مربیان بر عهده ما گذاشته می‌شود تا نسل بعد را با کلام و راه‌های
خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام
او، برای آینده آنها مهیا کنیم.

کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد و در مسیر هدف
هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر توجه خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. از
بچه‌های بزرگتر می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام

خدا را به آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخن‌گویی
و مشارکت آنها را تقویت کنیم. همچنین می‌توانیم اپلیکیشن
«کتاب مقدس کودکان - Bible for kids» را دانلود و
نصب کرده و به همراه کتاب و با شنیدن داستان به زبان‌های
مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه، تشویق و به دست
آوردن جوهر و گنج‌ها آن را دنبال کنیم.



در شماره پیشین به داستان هدیه شگفت انگیز خدا پرداختیم و خواندیم که خدا به قول خود
عمل کرد و شاگردانش از روح خدا پر شدند و همه کارهای خارق العاده‌ای را که خدا انجام
می‌داد را دیدند. اما در این شماره از ماهنامه اسمیرنا به داستان «پادشاه و پادشاهی» از «انجیل
متی باب ۴ آیه ۲۳ و باب ۷ آیه ۲۹» و «انجیل یوحنا باب ۱۸ آیات ۳۶ تا ۳۷» و همچنین
داستان «وقت برخاستن» از «انجیل لوقا باب ۸ آیات ۴۰ تا ۴۲» و همچنین آیات ۴۹ تا ۵۶،
در کتاب مقدس کودکان خواهیم پرداخت. پیروزی در خداوند با شما.



مروری بر داستان

پادشاه و پادشاهی

موعظه بالای کوه

متی
۲۹:۷-۲۳:۴
یوحنا
۳۷:۵-۳۶:۱۸

عیسی می‌گفت: «مردم خوبی می‌کنند به خاطر نیکویی در
قلب‌شان است و بدی می‌کنند، زمانیکه بدی در قلب‌شان
است. خدا می‌خواهد که قلب شما را شبیه به قلب خودش
کند.»

عیسی سفر می‌کرد و درباره پادشاهی آسمان درس می‌داد
و جمعیت بسیاری او را دنبال می‌کردند. اما آنها نمی‌دانستند
که عیسی پادشاه است. ولی عیسی به آنها یاد می‌داد که
چطور در پادشاهی خداوند زندگی کنند.



۵

۱

بعد عیسی داستانی را اینگونه تعریف کرد: «مردی عاقل،
خانه‌اش را روی صخره‌ای ساخته بود. وقتی طوفان شدیدی
آمد چون خانه‌اش روی صخره ساخته شده بود، خراب نشد.
مرد دیگری خانه خود را بر روی زمین نرم و شنی درست
کرد و وقتی طوفان شدیدی آمد، چون خانه بر روی شنها
ساخته شده بود، فرو ریخت و خراب شد.»



«به کسی خانه‌اش را روی صخره ساخت.»
«چطور می‌توانیم مرد عاقل باشیم؟»

۵

عیسی گفت: «چیزهایی که به شما یاد می‌دهم مثل صخره
است. اگر به کلامی که به شما یاد می‌دهم عمل کنید، آن
وقت شما هم مثل مردی خواهید بود که خانه خود را روی
صخره می‌سازد.»



عیسی به هر کجا که می‌رفت درباره پادشاهی خدا
به مردم تعلیم می‌داد و مردم را از هر بیماری و
مرض شفا می‌بخشید. عیسی هم به سلامت روح و
قلب و هم به جسم افراد اهمیت می‌داد.

۶



۱۲

۱۱



۸

۷



۱۴

۱۳



۱۰

۹



از لابلای جمعیت، آنها چند نفر را دیدند که از خانه یایروس می‌آیند. آنها می‌گفتند: «دختر تو مرده است!»



کاربرد داستان

- خدا از ما می خواهد در زندگیمان نگران هیچ چیز نباشیم.
- ما هم می توانیم مثل عیسی دعا کنیم.
- کلام خدا را وقتی یاد می گیریم همانند صخره است.
- در هر شرایطی به عیسی ایمان داشته باشیم و ترسیم.
- عیسی تنها نجات دهنده است.
- نگران نباشیم که مردم چه می گویند، کاری که خدا به ما می گوید را انجام دهیم.

نکات تأکیدی

- خدا می خواهد که قلب شما را شبیه قلب خودش کند.
- همه قدرت تا ابد، از آن خداوند است.
- عیسی گفت: «چیزهایی که به شما یاد می دهم مثل صخره است.»
- عیسی گفت: «نترس ایمان داشته باش.»
- عیسی به مردم نشان داد که او همان منجی فرستاده شده از طرف خداست.
- مردم در عیسی عشق و قدرت خدا را دیدند.
- مردم عیسی را مسخره کردند ولی عیسی کارش را انجام داد.

آیه ای برای به خاطر سپردن

انجیل متی باب ۲۱ آیه ۲۲

«اگر ایمان داشته باشید. هر آنچه در دعا درخواست کنید. خواهید یافت.»

مشارکت پایانی و فعالیت عملی

در مشارکت از بچه ها بپرسیم چرا دعا کردن اهمیت دارد و از آنها بخواهیم برای خود و دوستانشان دعا کنند. بچه ها را دعوت کنیم تا کتاب مقدس خود را برای دیگران بخوانند و یا داستان های آن را توضیح دهند.

در من
بمانید



عیسی چطور به یایروس و خانواده اش کمک کرد؟



عیسی افراد بیمار را شفا داد، طوفان دریا را آرام کرد. روی آب راه رفت. از طریق این معجزات و موارد دیگر، به مردم نشان داد که او همان منجی فرستاده شده از طرف خداست. آنها در عیسی، عشق و قدرت خدا را دیدند.



طرح سوال

- عیسی دعا کردن را چطور به مردم یاد داد؟
- عیسی به مردم گفت نگران چه چیزی نباشند؟
- چه کسی خانه اش را روی صخره ساخت؟
- چطور می توانیم مرد عاقل باشیم؟
- عیسی چطور به یایروس کمک کرد؟
- سه شاگرد همراه عیسی در خانه یایروس را نام ببرید؟

مسیر و هدف

۱. شناخت خدا.
۲. رابطه ما با خدا.
۳. قدم عملی.

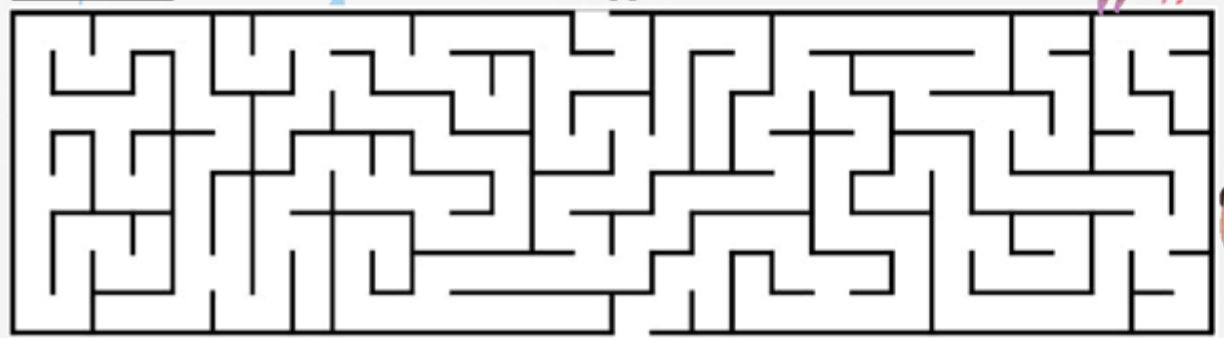




اختلاف تصاویر



از کودکان بخواهید تا مسیر رسیدن به هدف را بیابند.



کار دستی



بچه ها می توانند با چوب بستنی یا وسایل پلاستیکی دو خانه بسازند و بعد یکی از خانه ها را روی سنگ و دیگری را روی شن قرار دهند.



تحقیق

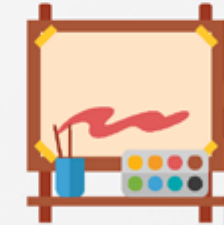


دعا

از بچه ها بخواهیم در مورد صخره و ویژگی های آن تحقیق کنند و نتیجه را با مربیان و خانواده به اشتراک بگذارند.



از بچه ها بخواهیم در مورد صخره و ویژگی های آن تحقیق کنند و نتیجه را با مربیان و خانواده به اشتراک بگذارند.



رنگ آمیزی کنید...



رنگ آمیزی کنید...



بیش از یک نان آور



مسیح به صراحت برعلیه رابطه بنده و اربابی خدا و انسان برخاسته و تعلیم داد خدا پدر آسمانی ماست و ما فرزندان او هستیم و او به عنوان خدای مهیا کننده و پدر رحمت‌ها احتیاجات فرزندان را می‌داند بنابراین می‌توانیم نان روزانه خود را از او بطلبیم. اما هنگامیکه در سر کوه تجربیات به آخر خط گرسنگی رسید در جواب شریر که می‌گفت: «بگو سنگها نان بشود.» با قاطعیت گفت: «انسان نه محض نان زیست می‌کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر می‌شود.»

و این بزرگترین و مهمترین رمز شگفت‌انگیز رابطه بین فرزند و پدر بود که مسیح از آن پرده برداشت. تا چشمانمان باز شود و تاکیدمان بیشتر از تدارکات خدا به تفکرات خدا باشد او تاکید کرد که: فرزندان فقط با نان پدر و یا امکانات و تدارکات رفاهی پدر و یا سطح حقوق پدر و یا طبقه اجتماعی پدر زیست نمی‌کنند بلکه با کلام مقتدر و محبت‌آمیز و تشویق‌کننده‌ای که از دهان پدرشان بیرون می‌آید و به آنها امید و اعتماد بنفوس و جهت و هدف سالم می‌بخشد.

چه بسا پدرانی که گرانبهاترین لباسها با مارکهای معروف به فرزندان خود داده‌اند ولی با آنها وقت نگذاشته و فرزندان را از دهان آنها هرگز کلام محبت‌آمیز و امیدبخش و تشویق‌کننده نشنیده‌اند. آنها در اوج ثروت و امکانات رفاهی در فقر مطلق عواطف بزرگ شده و مبتلا به انواع عقده‌های روحی می‌باشند. اینجاست که تعلیم مسیح در مورد رابطه بین دو نسل پر از رنگ شادمانی و عطر خوشبختی و طعم رضامندی می‌شود وقتی اعلام می‌کند: «انسان نه محض نان زیست می‌کند بلکه بهر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر می‌شود.»

«سر سفره پدر بزرگ شدن» عالیست ولی کافی نیست. آنها با نان سر سفره پدرشان فقط زنده می‌مانند اما برای زندگی کردن نیاز به کلام عاشقانه و تقویت دهنده و امید بخش دهان ما دارند زیرا: «فرزند نه محض نان بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان پدرش بیرون می‌آید زیست خواهد کرد.»

ارزش پدر به نان آوردنش نیست بلکه به نوع تفکر کردنش و به نوع انتقال دادن تجربیاتش به فرزندان است. چه افتخار بزرگیست که مسیح نشان داد «پدران ما حقیقتاً بیش از یک نان آورند.»



جلیل پیر

ارزش پدر به نان آوردنش نیست بلکه به نوع تفکر کردنش و به نوع انتقال دادن تجربیاتش به فرزندان است. چه افتخار بزرگیست که مسیح نشان داد «پدران ما حقیقتاً بیش از یک نان آورند.»

من یک زن هستم

دبوره

در کتاب «داوران باب ۴» می‌خوانیم بعد از مرگ «یهود» دوباره قوم در نظر خدا شرارت کردند و خدا آنها را به دست پادشاه «کنعان» رها کرد و ۲۰ سال زیر ستم بودند و اما در میان افکار آن زمان، خداوند یک زن را فرا خواند تا نبی و داور قوم اسرائیل باشد. «دبوره»، یک میانجی، سمبلی از مشاور و راهنما بود تا رابطه‌ها را با خدا و با همدیگر به سطحی عمیق‌تر ببرد. خداوند از یک زن استفاده کرد تا مردم به وفاداری بازگردند. او همچون ما به خدمت آشتی فراخوانده شد.

پاسخ دبوره به فراخواندگی

با نگاهی به کتاب داوران و زندگی دبوره تنها زن داور، می‌بینیم که:

➔ دبوره انتخاب کرد و تصمیم گرفت تا بر طبق افکار مردم، موقعیت‌ها و شرایط زمانه‌اش زندگی نکند. او ترس‌ها و قضاوت‌ها را کنار زد و تصمیم گرفت تا فرامین خداوند را به انجام رساند. چشم‌های خود را به خداوند و اراده او دوخت تا پیروزی خداوند را در زندگی خود و قومش شاهد باشد. آری دبوره انتخاب کرد تا در خشنودی خداوند از مسائل روز زمانه خود گذر کند و فکر خداوند را عملی سازد. اهمیت و ارزش زن را در دستان خداوند بگذارد و برای حقیقت بایستد. ما در پی خشنودی چه کسی هستیم؟! خشنودی انسان‌ها می‌تواند مقطعی باشد و نه برای بنا بلکه گاهی به جهت تخریب است، اما کلام و اراده خدا و در پی خشنودی همه جانبه او بودن شادی آسمانی را مهیا می‌کند که فراتر از عقل بشری است. خداوند از صدای ایمان ما خشنود می‌شود. ایمان ما در جایی که بیابان زندگیست و ما به کلام او امیدوار هستیم. دبوره چنین ایمانی داشت.

➔ دبوره رابطه‌ای عمیق با خدا دارد و در صحبت‌ها و مکالماتش سخن از بالا بردن نام خودش نیست، بلکه نام خداوند و به دنبال خواست خدا بودن هدف اوست.

در جامعه امروزی آزادی یک زن با نگاه براساس نداشتن حق برابر و ناتوانی، یک موضوع دست نیافتنی است و یا آنقدر ایستادگی برای ثابت کردن توانمندی است که گروه‌های فمینیست پدید می‌آید.

در صورتیکه کلام خداوند ما را به هماهنگی با هم دعوت می‌کند و هر کدام را در جای خود ارزشمند می‌بیند. «دیگر نه یهودی معنی دارد نه یونانی، نه غلام نه آزاد، نه مرد نه زن، زیرا

شالوم بر شما همراهان صفحه «من یک زن هستم!» پدر آسمانی مشتاق رابطه با ماست او آنقدر جهان را دوست داشت که پسر یگانه خود را داد تا این رابطه و آشتی برقرار شود.

وقتی به آفرینش، جهان هستی و تمام موجوداتی که در آن زندگی می‌کنند نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم توسط خداوندی رهبری می‌شود که طبیعت و هر آن چیزی که در آن هست را آفرید. نوای موسیقی او در جهان برپاست، با هدف، نقشه و برنامه‌ای خاص برای تمام خلقت.

بیایید گوش جان بسپاریم به نوای موسیقی دلنوازی که در میان تمام جهان هستی وجود دارد، اگر ما طبق الگو و روش این خدا عمل کنیم آن آهنگ دلنواز را خواهیم نواخت و می‌توانیم با هارمونی و در پی قدم‌های خداوند رهبر زندگی خود در مسیر حیات باشیم. در این شماره از مجله اسمیرنا در زندگی بانویی به نام «دبوره» بر طبق کتاب مقدس «داوران باب ۴ و ۵» تأمل می‌کنیم.



طبق وعده خداوند وقتی قوم خدا در اطاعت از فرامین او قدم برمی‌داشتند در برکت و آرامی او زندگی می‌کردند اما زمانیکه خدایان غیر و بت‌پرستی‌ها وارد می‌شد نتیجه‌ای جز آوارگی و لعنت به همراه نداشت. اگر در زندگی خدا اولویت نباشد آن زندگی رو به نابودی خواهد رفت اما از آنجایی که خداوند خواستار بازگشت همه است، داوران را تعیین کرد تا مردم را نسبت به خطاهایشان آگاه سازند تا بشنوند و بازگشت کنند و شفا یابند...

شما همگی در مسیح عیسی یکی هستید.» غلاطیان باب ۳ آیه ۲۸ ➔ کسی که می‌خواهد در فروتنی خدمت کند، خدا او را سرافراز می‌گرداند. دبوره تشنه قدرت و اثبات کردن خودش نبود بلکه با اشتیاق به شناخت خدا و رابطه با او قدم برمی‌داشت. امروز اگر ما نیز همچون دبوره زیر دست خداوند فروتن شویم و تشنه خدمت به او باشیم خواهیم دید که خداوند چطور از ما برای کارهای بزرگ استفاده خواهد کرد.

➔ برای دبوره، ماندن در کلام خدا ارزشمند بود.

نام دبوره به معنای «زن‌بور عسل» است. در طبیعت، زن‌بور عسل نحوه زندگی آن نشان دهنده نظم و اتحاد است. زن‌بور حشره‌ای است که در هدایت و رهبری و زیر فرمان نظام کندوی عسل حرکت می‌کند. شریعت خدا در یهود به «شهد و عسل» شناخته می‌شود. شهد و عسلی که همه ما باید آن را بجشیم. شاید نام دبوره این حقیقت را هر لحظه به او یادآوری می‌کرد که کلام خدا شفا و برکتی است که نیاز جان‌ها است.

او در پی رهبری خداوند به سعی تمام کوشید، ایستادگی کرد و در کلام خدا استوار ماند تا شاید قوم هم طعم خوش ماندن در خداوند و پیروزی را بجشد.

➔ او در زیر درخت نخل «دبوره» می‌نشست و قوم به نزد او می‌آمدند. درخت نخل در بیابان نمایانگر پیروزی در بیابان‌هاست، امید در سخت‌ترین شرایط زندگی! امروز ما در زیر چه درختی

نشسته‌ایم و به رهبری چه کسی حرکت می‌کنیم؟ آیا قضاوت‌ها و ترس‌ها! تلخی‌ها ما را کنترل و هدایت می‌کنند یا صدای خداوند؟ امروز صدای خداوند ما را می‌خواند تا از زیر پوشش برگ‌های انجیرمان همچون آدم و حوا بیرون آییم و ارزش کار خداوند را بر روی صلیب به یاد آوریم. او که برای گناهان ما قربانی شد تا پیروزی او بر صلیب امنیت ما باشد و در زیر پوشش خون پریهای او در بیابان‌ها این پیروزی را فریاد زنیم. فرهنگ آشفته و ناامن دنیا را رها کنیم و فرهنگ آسمانی خداوند را در ذهن‌هایمان تمرین کنیم تا نسل آینده این را به میراث ببرند. دبوره در بیابان‌ها و شرایط سخت زندگی قومش زیر درخت امید نشست. او به دنبال فرش قرمزها و منصب‌ها و ریاست‌ها نبود و در فروتنی گوش خود را به صدای خداوند تیز کرد.

➔ گوش به فرمان خدا!

پس از آنکه دبوره پیام خدا را شنید، با هدایت خداوند «باراق» را انتخاب کرد و به او گفت: «ده هزار مرد را به کوه «تابور» ببر و آنها را راهنمایی کن و در آنجا من «سیسرا» را نزد تو خواهم آورد.» باراق هم به شرط آنکه دبوره همراه آنها برود می‌پذیرد.

اما دبوره در پاسخ می‌گوید که تو افتخار پیروزی را به دست نخواهی آورد، زیرا یهوه سیسرا را به دست زنی تسلیم خواهد کرد. دبوره وقتی فهمید که خداوند می‌خواهد دشمن از آنجا بیرون رود با اینکه خود تجربه جنگ نداشت اما برای رهبری ارتش حرکت کرد، چون می‌دانست خدا با اوست.

او از باران جنگاور خواست تا آماده جنگ شود باران هم از دیوره خواست تا همراه او برود چون درک کرده بود که دیوره در ایمان به خداوند قوی تر و شجاع تر هست.

آیا امروز می‌خواهید در ایمان به خداوند شجاع و به قضاوت‌های این دنیا بی‌اعتنا باشید و در پی خشنودی خداوند پیروزی را فریاد بزنید؟

بیایید تصمیم بگیریم و باور به کلام حقیقت خدا که می‌گوید «**تقوی من با تو هستم**» را تمرین کنیم.

دیوره، باران را فرستاد تا در موضعی که خدا وعده داده بود قرار بگیرد تا خدا آنها را از دست کنعانیان نجات دهد.

سیسرا که سردار لشکر «یابین» پادشاه کنعان بود با نهصد اربه و تمام لشکر به مقابله آنها آمد. از سوی دیگر دیوره به باران گفت: «امروز روز خداوند است بیرون بروید تا خدا ایشان را به دستان تسلیم خواهد کرد» و همینطور هم شد.

همه لشکر یابین به فرماندهی سیسرا شکست خورده و تار و مار شدند. سیسرا فرار کرده به زنی به نام «یاعیل» پناه برد و از او جرعه‌ای آب طلبید. یاعیل او را به داخل دعوت می‌کند، به او شیر می‌نوشاند و سیسرا به خواب سنگینی فرو می‌رود، یاعیل او را پذیرفت اما طبق نبوت که گفته شده بود «سیسرا به دست زنی تسلیم خواهد شد» او را در چادر خود کشت و همینطور یابین نیز پیش قوم اسرائیل ذلیل گشت.

دیوره، یک داور، یک نبی، یک شاعر... کسی که او را مادر اسرائیل می‌نامند! سمبلی از یک رهبر است، تا امروز ما بانوان از زندگی او بیاموزیم و در فراخواندگی‌هایمان عمل کنیم.

➔ **دیوره هدایتگر است، او تصویر کلی را در پیش چشمانش دارد و همچنین چشمانی تیزبین برای دیدن قابلیت‌های دیگران تا آنها را هم در همکاری با خداوند تشویق و رهبری کند.**

او نسبت به ناتوانی خود قدم برنمی‌دارد بلکه به قوت خدای متعال می‌تکون و برنامه‌ریزی می‌کند و از دیگران هم کمک می‌گیرد.

به طور مثال مادر خانه وقتی می‌خواهد خوراکی را برای اعضای خانه فراهم کند از ابتدای روز می‌تواند از همه کمک بگیرد و در انجام این مأموریت همه را همراه کند و اینگونه اعضا خانه در هماهنگی با هم وارد رابطه‌ای صمیمانه و عمیق‌تر شوند.

ثمرات این حرکت گروهی اهمیت و ارزش اعضا خانواده را نشان می‌دهد و در انتها همه کسانی که کمک کردند پیروزی و لذت آن را می‌چشند. خاطراتی که باهم و کنار هم ساخته می‌شود و درک و شناخت بیشتر از قابلیت‌های یکدیگر که باعث نزدیکی اعضا خانواده می‌شود از جمله این دستاوردها است.

ما می‌توانیم در هر کاری که انجام می‌دهیم دیگران را همراه کنیم مثل تفریحات، کتاب خواندن، کارهای روزانه، خرید، تمیزکاری خانه و ... دیوره یک مادر و همسر هم بود و در این جایگاه وفادارانه عمل می‌کرد و مسئولیت‌هایش را به عنوان همسر و مادر فراموش نکرده و همچنین در جایگاه خدمتی خود نیز به قوت خداوند وفادار مانده بود.

لازم است به عنوان یک زن همچون دیوره قدم برداریم. **غصه آنچه نمی‌توانیم انجام دهیم را نخوریم. گاهی تمرکز بر ضعف‌ها، وقت و عمر و انرژی ما را هدر می‌دهد اما امروز در مشورت با خداوند می‌توانیم نقاط قوت خودمان و دیگران را ببینیم و با آنچه که می‌توانیم انجام دهیم هر چقدر اندک قدم برداریم. خداوند ما را با تفاوت‌های بسیار کنار هم قرار داده است تا باهم در هماهنگی کار او را به انجام رسانیم و وارد رابطه‌ای عمیق‌تر شویم. آن زمان**

است که توان‌های اندک ما در دستان خداوند، کارهای بزرگ به انجام می‌رساند.

رهبری نه به معنای زورگویی بلکه برای برنامه‌ریزی ساختن رابطه و مشورت دادن در خداوند است به معنای دیدن هدف و نقشه خدا برای تک به تک اعضا خانواده، گروه، جامعه و...

مشورتی که مردم، شرارت و بطالت را رها کنند و به همکاران خدا تبدیل شوند در هر نقشی که خدا آنها را فراخوانده خواه نجار، دکتر، پرستار، معمار، طراح، پدر، خواهر و... از خداوند و رابطه با او و با یکدیگر لذت ببرند.

اگر در این خصوص خود را ناتوان می‌بینیم کافست رهبری جانمان و زندگیمان را در دستان خداوند قرار دهیم همانگونه که در «مزامیر» می‌خوانیم: «ای جان من خداوند را متبارک بخوان».

بیایید دستانمان را برافرازیم و نام خداوند را اعلام کنیم و به فرمان دهیم تا در نظم خداوند حیات یابد. هر بیماری، هر درد و ناتوانی فرو ریزد تا نقشه خداوند نمایان شود.

«ما استدلال‌ها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم.» «دوم قرنتیان باب ۱۰»

وقتی که زیر فرمان خداوند هستیم درک می‌کنیم باید به عنوان یک زن تحت اقتدار همسر خود باشیم و در زندگی زنشویی رهبری همسر خود را بپذیریم و از او اطاعت کنیم. این وظیفه ما در کلام است که در قانون خدا از همسرمان اطاعت کنیم و ما نیز محیط خانه و خانواده را رهبری کنیم. چه در انجام کارهای خانه و خانه‌داری که می‌بایست به صورت یک تیم آن را سازماندهی و رهبری کنیم و طبق رهبری خداوند پیش برویم.

روش زندگی مسیحی بدون مسیح امکان پذیر نیست و در این مسیر می‌بایست زیر فرمان و رهبری خداوند باشیم و با اطاعت کامل از او پیروی کنیم.

وقتی سکان زندگی ما در دستان خداوند نباشد چگونه می‌توانیم فرزندان نور و عمل کننده کلام باشیم؟ گوش ما می‌بایست به کلام خداوند شنوا باشد و آن چیزی را که کلام زنده خداوند به ما می‌گوید را با اطمینان و اعتماد کامل بپذیریم. در اینصورت است که ما می‌توانیم در تربیت و پرورش فرزندان از راهنمایی خداوند بهره بگیریم و در مسیر درست آنها را هدایت و رهبری کنیم.

در غیر اینصورت ثمره و نتیجه تعاملات و مشارکت‌های خانواده‌ای که در آن هستیم چیزی جز اینکه به سمت

غیبت، قضاوت، انتقام‌جویی و تلافی کردن برویم نمی‌تواند باشد و به روح خدا اجازه نمی‌دهیم تا ما را هدایت و در زندگی ما کار کند، بدین‌گونه آن را از خود، فرزندان و خانواده‌مان دریغ می‌کنیم.

خداوند هدف، نقشه و برنامه‌ای دارد و برای پیشبرد آن، با فیضش این فرصت را به ما می‌دهد تا با رهبری که به ما می‌سپارد با مسیحی که از سوی آسمان برای ما دارد، خدمت و وظیفه‌ای که به عنوان یک ایماندار بر عهده‌مان است؛ انتخاب کنیم، به دعوت خداوند لبیک بگوییم و در مسیر خواست و اراده او قدم برداریم و با قدرت و قوتی که خداوند به ما می‌بخشد در هدف او پیروز شویم.

در نهایت زمانی که وعده‌های خداوند به انجام می‌رسد و دیوره با هدایت خداوند، ظفر و پیروزی اسرائیل را با سرودی با شادمانی می‌سراید؛ با آگاهی از رهبری در مأموریتی که از سوی خداوند دریافت کرده است، پیروزمندانه می‌گوید: «**خداوند! دشمنانت جملگی اینگونه هلاک شوند! ولی دوستانت همچو خورشید باشند، آنگاه که در قوتش طلوع می‌کند. و آن سرزمین تا چهل سال در آرامش بود.**» داوران ۵:۳۱

خدا ما را تشویق می‌کند در ارزش زن بودن ایمان داریم. او دعوت می‌کند که در حین زن بودن تشویق کننده باشیم برای تسلی و تشویق و بنا قدم برداریم در هر شرایط ایمانی استوار و داشته باشیم پیروزی را به مردم اعلام کنیم. **حال بیایید تأمل کنیم ما چقدر دیوره زمان خود هستیم؟ آیا در دعوت و فراخواندگی خداوند از ما ایستاده‌ایم؟! تیم بانوان اسمیرنا**





«ای خداوند، تو باعث رشد ملت ما بوده‌ای، و سرزمین ما را از هر سو وسعت داده‌ای و به این وسیله تو جلال یافته‌ای.» اشعیا باب ۲۶ آیه ۱۵



یهوه صباوت خدای لشکرها ارتشی از زنان و مردان دعا را در سراسر دنیا از هر قوم، ملت و زبان رهبری می‌کند و عیسی مسیح امروز ما را کلیسا می‌خواند و ما را می‌فرستد تا برکت را خانه به خانه بر استان همدان اعلام کنیم...

ای خدای قدوس و سرمدی، اینک سر به آسمان تو بلند کرده‌ایم و با تمام دل و از صمیم قلب در اتحاد برای استان همدان و شهرهای «ملایر، کبودرآهنگ، درگزین، نهاوند، اسدآباد، فامنین، تویسرکان، بهار، رزن» و هر کوی و برزن این استان کهن به حضور پر جلالیت می‌آییم. ای پدر جان، لمس تو را بر یکایک خانه‌ها و تمامی اماکن این استان می‌طلبیم باشد که با درک عشق تو بر صلیب با تو ای خداوند زنده ملاقات داشته باشند.

خداوندا شکرگزار تو هستیم، به خاطر اقوامی که در کنار هم در استان همدان ساکن هستند، افراد فارسی زبان با گویش‌های «همدانی، لری، کردی، ترکی و ایلات عشایر قشقای» و همچنین شکر برای ایمانداران این استان که نور و نمک تو در آنجا هستند و هر جایی که در آن قدم می‌گذارند نور حقیقی تو را انعکاس می‌دهند و زندگیشان و ثمرات آن نمایانگر ایمان به تو است. ای پدر جان، شکرگزار تو هستیم برای مردان، زنان، کودکان، خردسالان، نوجوانان و جوانان و افراد سالمند که در دامنه‌های کوه الوند زندگی می‌کنند. از تو می‌طلبیم که چشمانشان به نور تو روشن شود و گوش‌هایشان شنوای صدای تو باشد، تو در قلبشان ساکن شوی و زندگیشان را از برکت آکنده سازی.

خداوند، حمد و سپاس می‌گوییم برای کلیساهایی که در «هگمتانه» است و همچنان استوار و پابرجا ایستاده‌اند. شکر تو برای کلیسای «آنجلی»، دو کلیسا با نام «مریم»، کلیسای «گریگوری استپانوس»، کلیسای «رفائیل»، کلیسای «انجیلی». از تو درخواست می‌کنیم، هر کسی که وارد این کلیساها می‌شود، از حضور تو پر و افکارش خالی از تاریکی شود و با توبه، نجات را دریافت کند و با ایمان به مسیح، زنده شود و تولد تازه را دریافت کند و به جمع خانواده الهی وارد شود، تا عضوی از اعضای بدن تو شود.

ای خداوند، قوت تو را می‌طلبیم برای ایمانداران این استان تا با هدایت و رهبری سر، که همان عیسی مسیح است، در مسیر، نقشه، برنامه و هدفی که تو برایشان داری گام بردارند و رشد کنند و در مسئولیت و وظیفه‌ای که تو بر دوش آنها نهاده‌ای قوی و دلیر باشند و از حکمت تو پر شوند و با اعلام مؤده انجیل تو نجات را به دیگران هدیه دهند.

خداوند، از تو می‌طلبیم که هدایتگر دانش‌آموزان در تمامی مقاطع تحصیلی و دانشجویانی که در دانشگاه‌های همدان مشغول تحصیل هستند باشی؛ هر آن کسی که جوای علم و دانش است، ابتدا در پی شناخت تو که خدای زنده و حقیقی هستی، باشد و بداند که دانش از آن توست، آمین که بتوانند امانت‌دار این هدیه الهی باشند و با حکمت تو از آن استفاده کنند و در هر رشته تحصیلی و شغلی



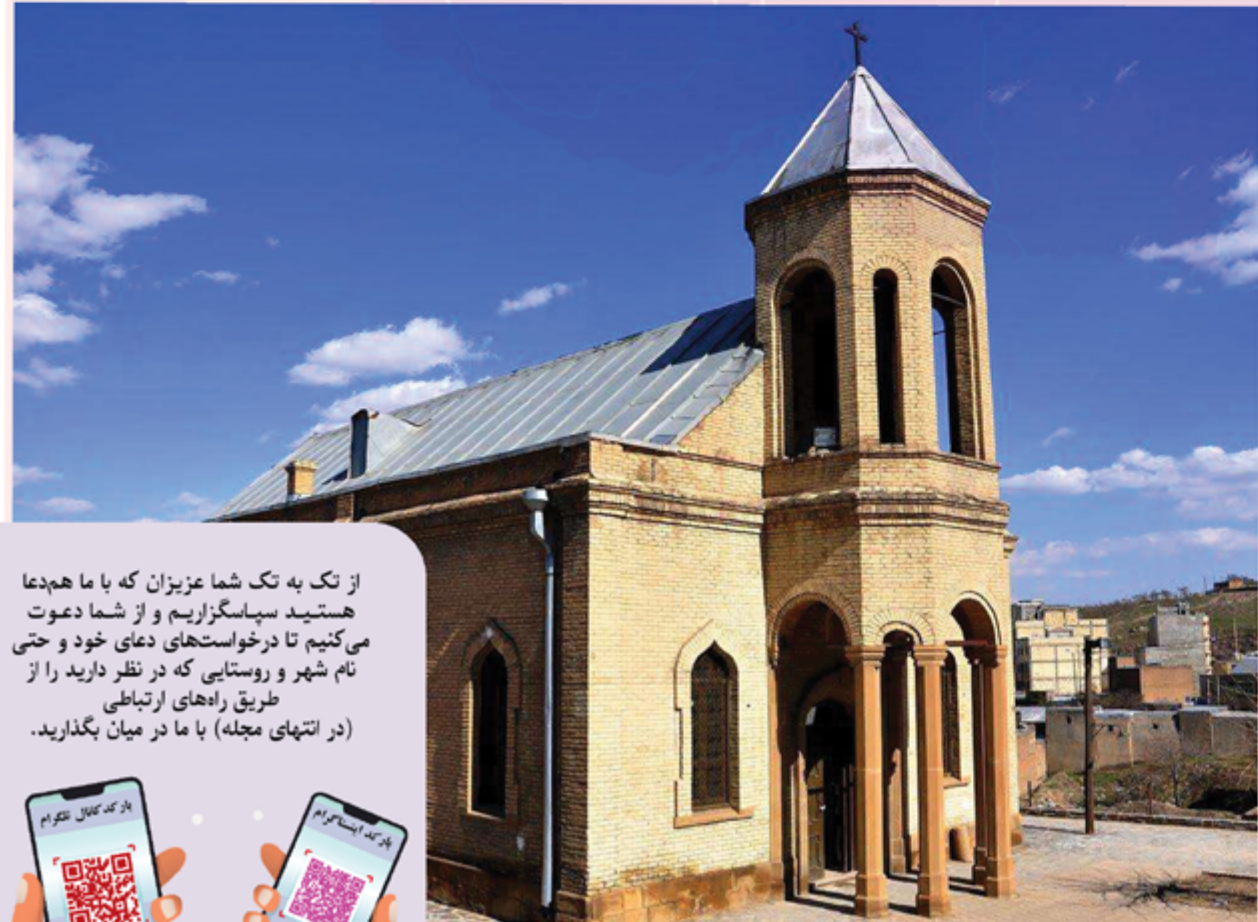
ای پدر جان، برکت تو را به تک تک افراد ساکن در همدان اعلام می‌کنیم و از تو می‌طلبیم، هر کسی که در پی شغل است، برای او مهیا سازی. افرادی که در قرض، بدهی و مشکلات مالی هستند، روشنایی تو بر زندگی آنها بشود و حکمت تو را دریافت کنند تا از هر قرض و بدهی رها شوند.

افرادی را که بنا به هر دلیلی در زندان‌ها هستند ای خداوند، به حضور تو می‌آوریم می‌طلبیم قلبشان را لمس کنی، افکارشان را سلامتی بخشی و آنها را یاری دهی تا بخشش تو را دریافت کنند. ای خدای رهایی بخش، افرادی که درگیر هرگونه اعتیاد، اسارت و بندی هستند به حضور تو می‌آوریم و می‌طلبیم این اسارت‌ها را از آنها برداشته و در سلامتی و آرامش خود ساکن کنی تا در تو ثمره نیکو آورند و نام تو را جلال دهند.

خداوند شکرگزار تو هستیم که بار دیگر مهیا کردی تا ارتشی از زنان و مردان دعا در کنار هم برای شهری دیگر از سرزمین زیبایمان ایران در دعا بایستیم.

شکر برای این همه جلال و زیبایی تو که به هر کجای این سرزمین چشم می‌اندازیم این جلال پیداست، فقط چشمانی بینا می‌خواهد. پدر آسمانی، ای قدوس، شکر برای فرزند یگانه‌ات که خون خود را فدیة گناهان ما کرد تا با تو در رابطه باشیم.

خداوند، دعاهايمان را به حضور آوردیم و با ایمان دریافت کردیم، در نام یگانه فرزندت عیسی مسیح آمین.



از تک به تک شما عزیزان که با ما هم‌دعا هستید سپاسگزاریم و از شما دعوت می‌کنیم تا درخواست‌های دعای خود و حتی نام شهر و روستایی که در نظر دارید را از طریق راه‌های ارتباطی (در انتهای مجله) با ما در میان بگذارید.





دانش‌های دور و نزدیک

سلام پدر! با قلبی پر از درد اومدم. می‌خوام برات حرف بزنم و تو گوش بدی و لبخند بزنی. می‌خوام از دنیا شکایت کنم، از بی‌مهری‌هاش، از تمام خنجر زدن‌هاش. خستگی‌ها رو بدم بهت و از این بار راحت بشم. خداوندا! چقدر خوب است که تو خدایی. اگر دست آدم‌ها بود معلوم نبود چه به روز ما می‌آمد. با تمام خستگی‌ها و شکایاتم در اعماق قلبم نوری روشن هست؛ نوری که مژده صبح امید میده. تمام سلول‌های بدنم اون رو حس می‌کنه و انگار با من عجین شده و نمیداره بیفتم. هر بار که خسته میشم و دوست دارم بایستم من رو به جلو هل میده و اجازه توقف به من نمی‌ده. اون نور تویی پدر! تویی که در تمام ثانیه ثانیه زندگی نور درونم رو روشن نگه می‌داری تا نیفتم و ادامه بدم. از تو ممنونم که تنهام نمی‌ذاری حتی وقتی که باهاش دعوا می‌کنم و بهت می‌گم برو. تو همیشه پشت در قلبم ایستادی و اینقدر عاشق هستی که تا من اجازه ندم در رو باز نمی‌کنی. امروز می‌خوام با همه وجودم بار دیگه تو رو دعوت کنم تا بیای و خونه قلبم رو با نورت مزین کنی. بیا پدر! بیا قدوس! من آماده تبدیلم.

دخترت مژده

شاه شاهانم! مسیح جانم! می‌دانی در قلب بارانیم چگونه حضورت را دریافت کرده‌ام. شبیه یک هوای گرم بعد از برفی سرد و پی‌درپی. تو را از یک عاشقانه بدون هوس دریافتم. تو را شبیه یک کوچه پر از اسطوره‌های دانا و حکیم. من اینگونه در قلبم دریافت کردم که همه گل‌های معجزه‌آسا که اکسیر زندگیست در تو می‌روید، مثل همان گلی که در کوهستان نایاب است اما اندکی از آن به زندگی حیات می‌بخشد. تو را شیرین دریافتم شبیه شیرین‌ترین شیره انگورها. مثل شراب کهنه شیراز نابی و عجیب و این شرابی است که مرا در بر می‌گیرد. شاه! تو را رازی شگفت‌انگیز شبیه دیدن یک پری‌زاد دریافتم و جانم را به همه تار و پود خودت بافتی. در قلبم متولد شدی تا در جانم حیات بیاوری. شاه قلبم! یسوعا! می‌دانی که هیچ گروه خونی نمی‌تواند به من خون اهدا کند من فقط به خون تو می‌توانم به زندگی برگردم و همیشه زنده بمانم. دوستت دارم تا ابدالابد.

دخترت سارا



پدر جان! تو از آسمان مرا می‌بینی و در هر شرایطی دستان تو به سمت نجات من دراز است و می‌بینم پدر جان دستان پر محبت را. دستانی که پر از فیض و راستی است. پدر جان! مرا دریاب.

من نیاز به توجه و درک عمیق‌تری از محبت دارم.

پدر جان! ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی که تو در حال تعلیم هستی را می‌خواهم عمیق‌تر بشناسم و بتوانم ارزش و ضد ارزش را از زاویه دید تو ببینم نه از دید این دنیا.

پدر جان! تو را می‌جویم و تو را می‌خوانم چون تنها قدوس تو هستی، تو سرچشمه حیاتی.

همچون پسر گمشده در این دنیا مشغول بودم، بی‌ارزش بودنم را در دنیا همچون خوراک می‌خوردم و ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدم اما امروز اعلام می‌کنم نالایقم که زیر سقف آسمان تو بیایم اما تو به نالایقی من نگاه نکردی بلکه تو به فیض، محبت و بخشش بیکرانت مرا در آغوش گرفتی و اجازه این را به من دادی تا در حضور تو زیست کنم و در حضور تو ارزش خودم را ببینم و آن را دریافت کنم.

دوستت دارم پدر

دخترت سمیه

یک نسخه از صفحه دلم در روزگاری که امروز می‌خوانمش تاریک است. آشفته بازاریست دنیا! آسمان را می‌نگرم، ابرها در پس وزش تند باد می‌گریزند. زمین را می‌نگرم! گویی که فریادش صدای حزن دارد. گم شده‌ام! بله گم شده‌ام، تعجبی ندارد! بارها و بارها در پس افکارم گم شده‌ام!

در دلم اشک می‌ریزم، صدای فریاد دلم را می‌شنوی؟ دستم به سوی توست، جز تو که را دارم؟ جانم خسته است، مدد رسان! شانه‌هایم سنگین است.

بید مجنونم که بدون عاشقی خم شده‌ام. کجایی؟ فریادم را در این بیابان برهوت می‌شنوی؟

صدایی در گوشم نجوا می‌کند:

از محبت گفت من محبت را نشناختم!

از امید گفت من امید را نشناختم!

از ایمان گفت من ایمان را نشناختم!

از اعتماد گفت من اعتماد را نشناختم!

از عشق گفت من عاشقی را نشناختم!

گفت: «باور کن اینها را.» گفتم: «باور ندارم.»

گفت: «شک نکن.» گفتم: «مگر می‌شود؟»

گفت: «خسته نباش.» گفتم: «مگر چشیدی؟»

گفتم: «تشنه‌ام.» گفت: «من آب حیاتم.»

گفتم: «ای آقا!»

گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید:

«آب به من بده» بدون شک تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب

زنده عطا می‌کرد.

گفتم: «می‌خواهم! این آب زنده را می‌خواهم.»

گفتم: «ای آقا! تو کیستی؟»

گفت: «من که با تو سخن می‌گویم، همانم.»

گفتم: «درست فکر می‌کنم آیا؟»

گفت: «بله منم.» (هستم آنکه هستم)

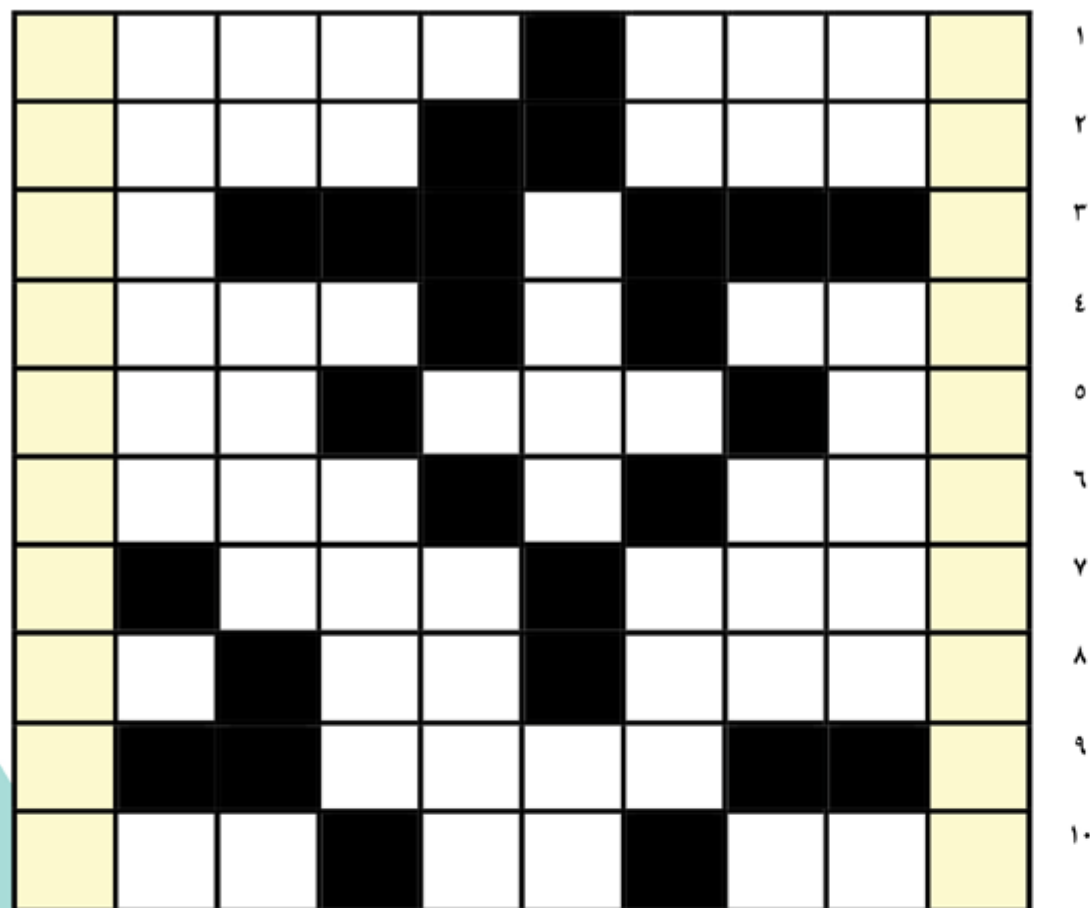
گفت: «منم آن مسیح.»

گفت: «منم آن شیر سبط یهودا.»

گفتم: «پس درخت مجنونم که عاشقی کردم.»

دخترت ندا



جدول شماره
۱۱۰

- ۱_ بخشی از آیه ۱۱ مزمور ۲ (رمز جدول)
- ۲_ از کلمات ندا/ به معنای جهان و نام یک شخصیت و قوم در عهد عتیق.
- ۳_ همراه همیشگی دندان/ قسمتی از یک باب کتاب مقدس.
- ۴_ خطاب بی ادبانه/ رود و جوی آب.
- ۵_ خداوند.
- ۶_ پشیمان و توبه کار.
- ۷_ صورت و شکل/ او را از آب برگرفتند و برای همین این نام را بر او نهادند.
- ۸_ مقدار عمر/ طولانی ترین شب سال.
- ۹_ نام شخصی که با عزرا از تبعید به اورشلیم بازگشت.
- ۱۰_ قسمت پایانی از آیه ۱۱ مزمور ۲ (رمز جدول)



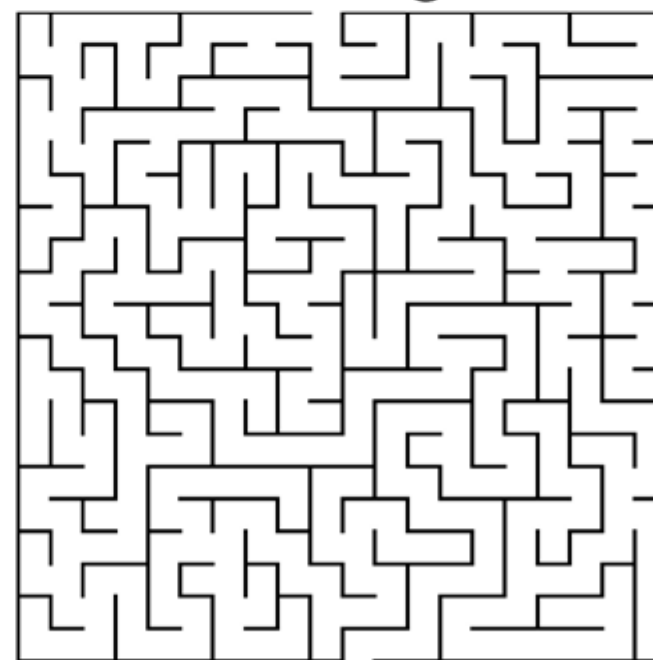
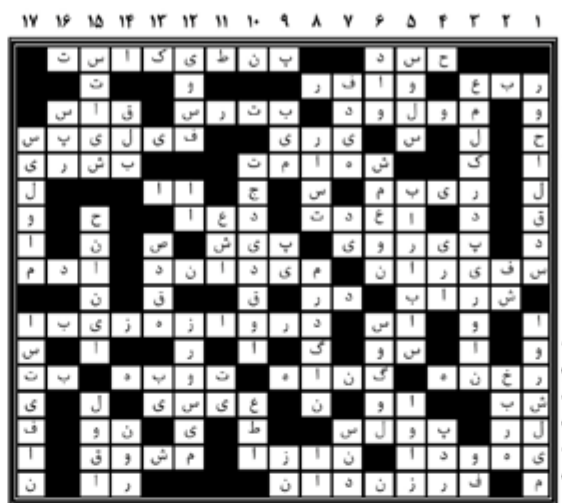
عمودی



افقی

- ۱_ شیدا و دلپاخته/ نامی یونانی به معنای افسانه.
- ۲_ به معنای درخشنده و نام یکی از خادمین کلیسا/ به معنای موسس و بنیانگذار و اولین پسر قانن.
- ۳_ اندک نوری که به چشم بیاید.
- ۴_ نام یکی از شاگردان عیسی/ لقب پطرس و به معنای صخره.
- ۵_ ضمیری مخاطب و مفرد/ نام پسر آدم/ یعقوب ابتدا به جای راحیل با او ازدواج کرد.
- ۶_ نام یک بیماری مسری/ از ابزار تحریر.
- ۷_ رودی معروف در آلمان/ سرود و صدای خوش.
- ۸_ نامی دخترانه/ تک خال/ از حروف ربط.
- ۹_ مژده آزادی پطرس را به اهل خانه وی داد.
- ۱۰_ دختر زکریا که مادر حزقیا پادشاه یهود بود/ بیرون دادن نفس/ عدد کامل در کتاب مقدس.

پاسخ جدول شماره ۱۰۹

من به شما آرامی
می‌دهم

سودوکو



		۳									
۲		۴				۳	۱			۲	
۱											
۳						۴				۲	
۱	۳	۲									
						۴	۳			۱	
			۴								۲
			۱					۴			



آیه را بیابید و جای خالی را پر کنید؟

همان‌طوری که یک پدر
دوست دارد، همچنان خداوند نیز که او
را گرامی می‌دارند دوست دارد.



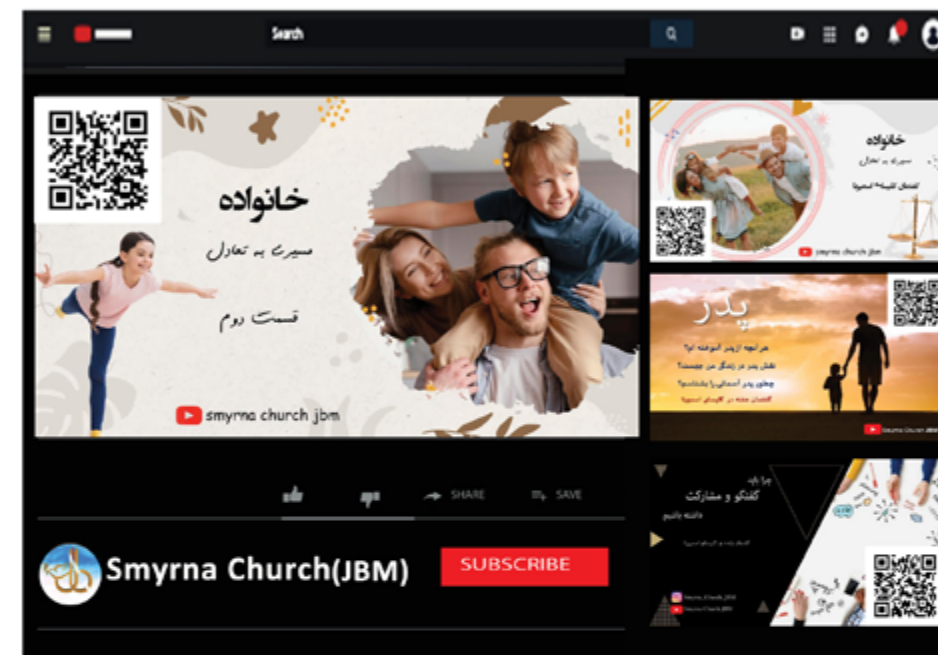


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



گفتمان

برای تماشای گفتمان‌های می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتمان‌ها رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتمان‌ها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راههای ارتباطی مطرح کنید.



موقعه

موقعه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسه رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موقعه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد.

تمامی این خدمات تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76
(+1) 469 793 96 88
(+90) 534 269 75 45

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کالیست روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.

کالج اسمیرنا



انتشارات اسمیرنا



برای دریافت نسخه چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید.

با ما تماس بگیرید





www.smyrna-magazine.com

Copyright©2025 by IBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture
please contact with us by : (+1) 770 268 91 76 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45

هدیه